c

4121012

150

Taḥrīm'sh-shahādatayn.

(Shiʿite tradition about the Imams).

450

Lucknow

یا رب العزت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن افاض علی الشهداء سحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعیم الجنان فلهم روح
وریحان واحیاهم بحیوة لا یحوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان فهم فی عیشة
من الرضوان والصلوة والسلام علی خیر من شهد له دعوة الخلائق الی الحق بصدق البیان
فهو الذی لیس کمثله شیء من الملک والانس والجان وهو عین الاعیان وعلی اله واصحابه الذین
جاهدوا فی سبیل الله وبذلوا اموالهم وانفسهم ابتغاء لرحمة الرحمن فاولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة وغفران وهم هداة سبیل الایمان والعرفان اما بعد
بر کسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده و دامن فکر از خس وخاشاک ضلالت
برچیده اند مخفی ومستتر نخواهد بود که اجرای شهادت جناب سبطین طیبین طاهرین
حسنین علیهما التسلیمات والتحیات الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة طغرا

فرمان مناقب سماست و میدان ابیات و بهار ریحان تمامی من الدنیا کلی از گلستان فضایل
این بزرگ منبع انسان خاصه سانحه کربلا و واقعه شهادت سید الشهدا علیه الوف
من التحیة والثنا امریست که عقول عقلا دران متحیر و برکسی از اهل خرد و ارکشاده آن
کم کرده پایه ازین سریست که راکبان جرس نمی باشند این محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی
حضرت سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند اوی ابتلیه بمصیبت و درد
و تحسیم ابتلا و خصوص شهادت کشیدند این از چه باید گفت چه معاملات عاشقانه
دیگر است و حالات معشوقانه دیگر کلی از چه نجم برسر بخت تحمل بست
هر جا غمیست بر دل مجروح ملبل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا تحریرات در این باب
گفته و در تحقیق در مسلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجای رسانند و خرقه که
دل سامع بآن قانع شود بحر کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین والفقها و المتکلمین مولانا و استادنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران و اسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات
ملکی صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف افتاده فرع صماخ نکرده که و رساله سر الشهادتین برده از
روی این راز سربسته گشوده و این سر مکتوم را عیان و اشکار نموده اند لکن چند اوله

علی ازان عباری و اسفار مسطاوله فضلا ازان خالیست و رساله مزبوره
با کمال بلاغتی که دارد هرچند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافیست
لیکن چون شاهد تعبیرش بحلیهٔ عبارات عربی جلوه گرست و تا بنفس بعنوان شستن همه مخاطبین
گشته منفعت عام را افاده نامه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد
تا نفعش عام و فایده اش تمام باشد بیدا فقیر نامه سیاه سلامت الله که نفحه از این
شعر فی المجلة لسنتی شتو کانی بود را بابل سمین قافیه کل شتوه لسعر آه
روزی چند ملازم صحبت بافادت جناب مستطاب والد بزرگ با مانده گلهای تدقیق
در ریاض تحقیق و مانده خواست که بزریعه ترجمه رساله مسطوره با تحصال نسبتی
که ذره را با فتاب است بر دارد و با کتساب این سعادت علم افتخار بر افرازد
جنانچه با وجود ضیق وقت از کثرت مشاغل در اندک مدت باتمام این مهم
دست یاخته و در بیشتر از مقامات با ضافه روایات پرداخته و بحاشیه بیانات
بوده با تفصیل بر روی احاطه نموده این ترجمه را موسوم به تحریر الشهادتین
نمود و ها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود انه ولی التوفیق والهدایه
علیه التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاد العلامة ابار الله برهانه
وافاض علینا فیضانه اعلم رحمک الله ان الکمالات التی افترقت فی الانبیاء
علیهم السلام

علیهم السلام قد اجتمعت فی نبینا صلی الله علیه وسلم بدان رحمت کناد بر تو خدای تعالی المینه
کمالاتی که متفرق و منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیهم السلام همه یکجا مجتمع و فراهم
شده بود در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال آنکه ارشاد میرود
فقد اعطی الخلافة کما اعطی آدم و داود علیهما السلام واعطی الملک کما اعطی سلیمان علیه السلام
واعطی الحسن کما اعطی یوسف علیه السلام واعطی الخلة کما اعطی ابراهیم علیه السلام واعطی الکلام
کما اعطی موسی علیه السلام واعطی الشکر کما اعطی نوح علیه السلام پس تحقیق داده شد

واعطی العبادة کما اعطی یونس علیه السلام

خلافت و نیابت را چنانکه داده شد آدم و داود علیهما السلام و داده شد ملک سلطنت را
چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف
علیه السلام و داده شد خلت و اتحاد را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد
کلام و خطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را
چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام
مخفی نماند که پیغمبر ما که بر یکی از انبیا بدین زاید وصفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب
اختصاص میماند بیکی از ایشان چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ
احکام شرعیه و ترویج امور دینیه و سیاست امت و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال
بنی آدم و دیگر امور متعلقه بصلاح معاش و معاد بندگان خدا است و وصف ملک و سلطنت که عبارت

از رعایت عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال عبارت است از تناسب

اعضا و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت رنگ و لطافت بدن و خوبی چشم و

و دیگر لطافت و شیوهات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و در آید و نه در میزان

اندازه وهم و گمان سنجد و وصف خلقت که عبارت از یار جانی و دوست روحانی است

که تعبیر ازو بیک جان و دو قالب کرده اند و نیز معنی ثانی از شیونات خلقت انسانی است اما

نسبت بحضرت حق جل و علی این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست

چنانکه گفته آمد که انیعنی محبت و کیفیت صرف است که تعبیر و عبور ازان بوقت تعلق

با قوالب الفاظ پاک و معانی برآمده و وصف کلام که مبنی از لطف تکلمی ما

علام است و وصف عبادت که لطافت شعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد

عظمت و جبروت معبود است و تحقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق است تا که

نقش ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هیچ در میان نباشد و در

شکر مراد از قضای حق است بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و روح در رعایت

مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اگر بغیر شکر لفظی شاکر در تقاضای نعمت ماند داد

و انسب باشد بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن آدم و داود علیه السلام بوده اند چنانکه

ملقب به خلیفة الله گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان

و حسن و جمال که ضرب المثل بان یوسف شده و خلت و اتحاد که منتهای آن نصاب ابن ابرهیم
خلیل بعد گشته و کلام که لقب کلیم الله کاشف از موصوفیت موسی بآنست و عبادت
و طاعت که یونس باتصاف آن مشهور است و شکر که آنرا بنزد نوح کرده اند
مجموعه این صفات و گلدسته این کمالات ذات معدن جنابات النبوة و کاینات
علیه الصلوات و التسلیمات است خویش گفت آنکه گفت ؎ حسن یوسف
دم عیسی ید بیضا داری ؛ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ بنگاه اگر دیده
بصیرت داشته شود بنظر تعمق عیان رود حضرت ختم المرسلین علیه الصلوة
و السلام بتمامک غالب در جمله اوصاف کمال بر آمده علم قصب السبق ربائی
درین میدان بر افراشته قدم اعجاز توام را از سایر انبیا فراتر گذاشته اند
نمی بینی آدم و داود را اگر ملقب بخلیفه الله ساختند نوبت محمد رسول الله
بیجکانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان حاضر نمود
حق جل و علی بخطاب سید الانبیا در عقد حضرت زینب زوجناکها فرمود
زنان مصر بمشاهده جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب
در آئینه کمال بطلعت صورت من رآنی فقد رأی الحق دیدند ابراهیم اگر لباس
خلت پوشید محمد قبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور

شنید خبر البشر حق را خبر هوش از سر دیک دیده سر دید شهره بعبادت اگر یونس بن
متی هست ما زاغ فاانصب منشور مصطفی است نوح لشکر اگر مشهور است احمد در صبر و
شکر هر دو مشکور المختصر هر جمالی و کمالی که بدیگر انبیا داده‌اند همان و بهتر از آن بعیون بر انبیا
داده‌اند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی در ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور
گرفته‌اند اجتماع وار و دواج آنها در یک ذات پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله
و سلم جلوه دیگر و کمالی اخر پیدا کرد بیش چنین مشترک و دیگران عالی از لعد و امتیاز
کلی و اختصاص حملکی است آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و سلم را بخصوص و ممتاز
بدیگر اوصاف و کمالات بخشیدند تا شاید افضلیت بی پرده بر منصه ظهور جلوه گر ببند
و نقش اشرفیت بی شائبه خفا و احتجاب بکلی شهود شنید شنید اضافه می شود و قد
زیدت له کمالات اخر من انواع الولایات و المحبوبیة المطلقة و الاصطفاء المطلق و الرد
و اقترب الاتم و الشفاعة العظمی و الجهاد مع اعداء الله الی غیر ذلک من الکمالات
کالعلم الوسیع و العرفان الاتم و القضایا القضایا و ~~الجهاد~~ و الاختصاص بالقراءة
و غیرها و به تحقیق زیاده کرده شده برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم کمالات دیگر
از اقسام ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق ~~و~~ ... از
حق و قرب تام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر از این کمالات

کالسن

کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و فضائل و قوی و اجتهاد و جذبات و
فوائد قرآن و غیر آن یافته است که ولایت عبارتست از تصرف در تقلیب و قرب و منزلت نزد رب المشرقین
و رب المغربین و این تصرف عام و فرجام متنوع بانواع کثیره و منقسم باقسام عدیده است که بیان
تفصیلی آن بر صفحه دارین و صحیفه کونین هم ثبت نمیتواند شد و از اینجاست که الولایة افضل
من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت از معامله راز و نیاز خدا و قرب تمام
باحضرت الهی است افضل از جهت نبوة است که مراد از مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است
و محبوبیت مطلقه تعبیر از آنست که جمیع اقوال و افعال و اعمال و احوال در ظاهر و باطن محبوب و مرغوب
حق باشند و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه وجودش سرتاسر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد
و اصطفای مطلق که اظهار تعبیر محبوبیت مطلقه است در واقع بمنزله بینه و برهان است چه
محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق البته محبوب مطلق باشد فلهذا تقدیم محبوبیت
بر اصطفا اختیار افتاده با رعایت وضعی میانه دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آمد
و ملاحظه تقدم و تأخر فیما بینهما [illegible] تعلقه از دست نرود و رؤیت که عبارت از دیدار
حق است بتحقیق پیوسته است که در شب المعراج بدیده سر دست داده و قرب اتم که زمره و فی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی تعبیر از آنست هرچند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه
کمان که باهم پیوسته باشند و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش با دیگری گردد

قرار داده شد لیکن قرب فی المثالی که مقدمهٔ آن آیه وافی هدایهٔ سبحان الذی اسری بعبده لیلا الحرام الی المسجد

من المسجد الاقصی باشد نسبت بذات شیئی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست بمقامی است

که بپای عقل و شعور بآنجا نتوان رسید و شاید این مرتبه را بنهار طلاقت و ذلاقت در آغوش

بیان نباید کشید جائیکه مثل روح الامین بقربت و منزلتی که دارد بمضمون این شعر اگر یک سر

موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم زبان کشاید طائر افهام و اوهام باشد تا بآن گفتن

راه یابد آنکه آنجا پرواز کشاید و شفاعت عظمی که مقدمهٔ آن نجات از تجلی و خجالت که

جملهٔ انبیاء کرام در این صعقه بجز استظلال بجناب خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه

آن استخلاص سایر عصاة مومنین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بمنطوق و لسوف

یعطیک ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهرست و بر همگنان باهر و جهاد

با دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنفس نفیس

خود قتال مامور نشد و این بجائی است که شعر از منتهای شجاعت است اگر کلام معجز نظام اوست

انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخند بغیره بر آن گواه است و علم وسیع که محتوای

علمت علم الاولین والاخرین کلی از آن گلستانست و ندای انی وحی الی عبده ما اوحی تتمیمی از

بوستان خارج از نطاق ناطقه انسان و حسن عرفان اتم از تقدمه قرب اتم ظاهر

که متقارنست بیشتر معرفت زیاده شود و چون قرب اتم بجائی رسید که کنه ابن اندیشه

عقل

6

بعقل مجرد رسیدن نتوان و بدلیل عرفانم هم بمرتبه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز
و منصب قضا که عبارت از رفع قضایا و قطع منازع میانه بندگان است جدا از ملاحظه خلق کرام
و لطف عمیم آن صلح کل و هادی سبیل هدا او بود که متخاصمین بهنگام فیصله حق و باطل بحجز
صورت رضا در مرآة دلها نمیدیدند و غیر از امتثال و صدق قضا شاید نقال را در گوش
بیان نمیکشیدند و قانون فتوی از نظاره شواهد کتب احادیث و سیر بعبارت نخبة الاخبار
با ظهور است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد دید این باد که وحی باطنی عبارت
از آنست بعد انقطاع وحی بضرورت فوت حادثه عمل بارای قیاس قضایا متبنی بر آن قاعده
کلیه برای جزئیات اجتهاد جمله مجتهدان و عالمانیکه معامله محاسبه اعمال بندگان و جزا و سزا
مبنی بر آنست انواع عبادت و قصاص و جنایات و تعزیرات منادیان و کمال قراء که مشتمل بر
صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفاصیل قراء سبعه و
غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند
بس محالست آنچه متعلق به جسم شریف است آنست که از بس لطافت همچو مهتاب رو و در شب تاریک مانند
روز روشن میدیدند و این نبود مگر دلیلیست روشن بر آنکه بدن لطیف و عنصر لطیف
گویا روح مجسم بوده که کارهای قضا اشیره ارواح مقدسه ترکیب داده انوار
انوار مطلق برای زد و آن گشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که بهنگام بنای مسجد مدینه منوره

کعبه معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست نمودند و یازده ستاره عقد ثریا نمایانه
بکلف بدیده ظاهر شمار می‌نمودند و درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجز انتباه در حقیقت
دوربین حق‌بینی بوده که هرجا که میرسید کار خود میکرد و کمال شجاعت مجدی بوده که
روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کردند
که اینک صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح نگشته بگوشم رسید و از آن
باب هفتاد هزار ملک برای متابعت سوره انعام بجهت نزول از آسمان بسوی زمین
گشتند ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو با فقتی است که هر قدر که با آنحضرت
علیه الصلوة والتحیة عنایت شد نصیب دیگری نگشت و کی لالی که مخلوط بلعاب دهن بود
خود مشهور است چنانچه شفای درد چشم حیدر صفدر روز خیبر از مطلبه بزاق شریف
دست داده و رفع تشنگی امام ثانی نیز از مه انتها عشر از برکت لب شسته لسان اعجاز
بیان بالاتفاق افتاده که تمام روز از سیرابی آن دهن آب ندیدند و روز عاشورا
در واقعه کربلا اطفال اهل‌بیت عظام همین معجزه را دیده تجربه علی الدوام میکشیدند
و حلاوت آب دهن که شان عسل شکسته و تب حسرت را در گلوی قند شکر زده شسته چنان
بود که یک قطره از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار نمود و از
حسن ملاحت و ظرافت و لمعان نور کمال جلوه که مانند بر ضیاء ماه تمام افتاده چنانکه روایت

ابداری

براء بن عازب بران گواه است که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة والسلام را حله
سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم بخدا که لمعان نور
آن حضرت غالب بر روشنی ماه بود ازینجاست که گفته ه تو بدین جمال و خوبی سر طور اگر
خرامی ارنی بگوید آنکس که بگفت لن ترانی و حال لطافت و نظافت کف و عطر بوی
و عبیر افشانی شمیم بدان از حدیث انس بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت است
که ما مسست دیباجه و لا حریرا الین من کف رسول الله صلی الله علیه وسلم و لا شممت مسکا و
لا عنبرا اطیب من رائحة النبی صلی الله علیه وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت علیه الصلوة والسلام
زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک بای تفضیل بر بوی مشک و عنبر
گشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کوی که میگذشتند رهگذر تمام معنبر و معطر میگشت حتی
بهمین علامت نشان میکردند ساکنان که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسیدند و علی هذا القیاس
دیگر کمالات بدنی که بیانش بسطی در کلام خواهد اما ورای این قسم کمالات لیس کمال نفس قدسی
خود اظهر من الشمس است که از عرب تا هند اشتهار یافته چندانکه راجه سراندیب کاینده نقد و این
سانحه عظیم بیمان خاشتر دانسته مشرف باسلام گردید و راجه بهوج حاکم دکن
وقت غیب خودش این معجزه را بچشم سر دید و کمالی سیر معراجی و سوار براق و گذشتن
از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین او ادنی بمنطوق سوره اسری عیان است و عیان را

که بیان و کمال اول برآمدن سر از قبر بروز محشر و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیغمبر

و سوار براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو و جانب است و عرش بر کرسی نشستن و مقام

محمود مشرف گشتن و لواء الحمد در دست داشتن و حضرت آدم را با ذریت در ظل آن لوا گذاشتن

و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر همه در بهشت گشتن و بمرتبه وسیله که فوق

آن هیچ مرتبه متصور نیست اعزاز یافتن و در مقام شفاعت محلی بالطبع شتافتن همه مخصوص

به سرور انبیا علیه الصلوة والثنا است مجملا ایشان را کمالاتی که از دایره تخمین و تخمیر

بیرون است و احصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر افزون است کار قلم و زبان قلم

نیست لیس بیان بشر که علم اختصار درین فضا باید اکنون بر او و اختتام بیان به مضمون

مصراع مشهور طیب اللسان باید شتافت یعنی ۶ بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر موهم

نشود که اتصاف ذات سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال

شهادت که بفحوای خبر صدق اثر وَدِدْتُ اَنّی اُقتَلُ فی سبیل الله ثم اُحیی ثم اُقتل ثم

اُحیی ثم اُقتل باید قدر اهتمام آرزوی حصول و انضمام آن بخواستند بمعرض التوا ماندند که

استدراک همین سخن نیست که بقلم براعت رقم میرود که ان بقی له کمال لم یحصل له فهی

الشهادة لیکن باقی ماندن آن حضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود نفسه

شهادت است و حیف عدم حصول چنین کمال محبوب دیگر غیرت نفس نفیس فی حد ذاته سخن در

8

در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی افتادن خون حضرت عثمان بر آیه مذکوره و
یکی از آن آیاتی است از آیات الهی که تفسیر محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از
واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی علی مرتضی علیه التحیة والثنا اینست که از عادات
شریف آنحضرت بوده که در بار یکی شب برای اداء نماز فجر از خانه بمسجد کوفه تشریف
آورده مردم خوابیده را بصدای تکبیر متنبه میفرمودند تا بیدار شده به انجام وضو
و طهارت بپردازند روزی بهمین عادت از در مسجد در آمدند که از عقب شقی ابن
ملجم ملعون یک ضربه شمشیر بر آن کله سر مبارک زد هرچند زخم کاری نبوده لیکن شمشیر زهر آلود
نموده و این ماجرا روز هفدهم رمضان سال چهلم بعد هجرت که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده
اتفاق افتاده روز سیوم رحلت و یکم آن ماه بمجلس شهدای علیین و بمسند عظمای
خلد برین نشستند انا لله و انا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت به نفس نفیس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم منحصر در همین صورت بوده که معرکه جنگ با کفار برای
اعلای دین و اشتهار خلعت شهادت میپوشیدند تا پاکان در پوشیده صورت استشهاد
در آینه استقلالی دیدند بر تقدیر اول نشان و شوکت اسلام می‌شکست و انتظام
دین در ملت درهم و برهم می‌گشت و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت و اشتهار
نمیرسید بلکه شاید شهادت حله نماز و کمان می‌پوشیدند چنانکه مشهور است بلی ولایت

الشهادة لان تمام الشهادة ان يقتل الرجل في الغربة والكربة وان تعقر جواده
ويلقى جثته مطروحة ويقتل حوله جمع كثير من اعزة اصحابه واقاربه وتهان نسائه
وان يؤسر نساؤه وايتامه كل ذلك في ذات الله تعالى يعنى شهادت باتمام نمى‌رسد
زيرا كه تمامى شهادت آنست كه كشته شود مردى در حالت غربت وكربت وپى كرده شود
اسب وى كه از او انداخته شود بدن او بر زمين وكشته شود گرد اگرد او جماعت كثيره
از عزيزترين ياران وخويشان او وغارت كرده شود ديار او واسير شوند زنان او
ودربدر روند يتيمان او وهمه اين صفات محض براى رضاى حق تعالى باشد واين همه فى سبيل الله
اين جمله مصائب را بر خود گوارا سازد وچون حصول چنين شهادت كه فائز بدرجه تمام
كمال باشد به نفس نفيس آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بلا واسطه ممكن نبود قد قيض
علمه الله تعالى ان يلحق هذا الكمال العظيم بكمالاته بعد وفاته وانقضاء ايام
خلافته التي تنافي المغلوبية والمظلومية برجال من اهل بيته بل باقرب اقاربه
واعز اولاده ومن يكون في حكم ابنائه حتى يلحق حالهم بحاله ويندرج كمالهم في
كماله پس تقاضا كرد حكمت وكارسازى خداى تعالى كه لاحق شود [illegible] گرديدن
كمال بزرگ كه همواره محبوب ومرغوب بوده است بكمالات او بعد وفات او و
عقب انقضاى ايام خلافت نبوت او كه منافى مغلوبيت ومظلوميت است بوساطت

و ادا

و دوانی از اهل بیت او بکه بواسطهٔ نزدیکترین اقربای او و عزیزترین اولاد او
و بیخ گیکه باشند در حکم پسران او تا جامت الیشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان
در ضمن کمال او مندرج گردد متوجه شد عنایة الله تعالی بعد انقضاء ایام الخلافة الی
الالحاق پس متوجه شد عنایت جد ایشان و ارادهٔ او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف
بطرف این الحاق تا این کمال هم ملحق و منضم گردد بکمالات آن حضرت که دو دولت
منتظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما السلام
جدهما علیه افضل الصلوات والتحیات و جعلهما مرآتین للملاحظة وخدین لجمالة اللتین
و قائم مقام شدن آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام مقام جد امجد
ایشان و گردانید این دو قرة العین را دو آینه برای ملاحظه کمال او و دو چهره برای
مشاهده جمال او بصورت کمال شهادت در این مرآت رسول بنامری شود و صفای
ظلیت حسنین عکس شهادت سر رسول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر بحکمت
بر دو قسم از سریه و علانیه داشت و هر یکی را از اینها لوازم و آثار مخصوص است کلام
در تقسیم بتفصیل آن معروف کانت الشهادة علی قسمین شهادة سر و شهادة
علانیة قسمت علیهما در مراد بود شهادت سر و قسم دیگر شهادت علانیه
عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل واحد از محالات است قسمت زده شد بر ان دو

یعنی یکی را از سبطین طیبین شهادت سریه دادند که در جلباب خفا و اختفا بود حالش
مستور و محجوب ماند و دیگری را شربت شهادت علانیه در چشانیدند تا هویدا شود آن سر
ما جرا چون آفتاب نیمروز در ارض و سما آشکارا و هویدا شد و از آنجا که غیب و ستر شهادت
و ستر را بر علانیه تقدم بمثابه تقدم طبعی بر وضع است و نیز ستر مثل اجمال است
و علانیه بمنزله تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را مخصص بقسم
اول نمودند و فرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی تا محافظت تقدم و تاخر رتبی
میانه سبطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد مرتبه غیب و وقوع تفصیل
بعد اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد میشود فاختص
السبط الاکبر بالقسم الاول پس مختص گشت فرزند اکبر بقسم اول یعنی شهادت
سریه حال الشروع در لوازم و اثبات آن میرود و لما کان امرها مستورا لم یظهر
بها ذکر فی الوحی و ابهم امرها عند الوقوع الصحابة حتی وقعت علی یدی زوجته
والزوجیة من علایق المحبة دون العداوة و کل ذلک لانه مبنی علی الستر والاخفا
ولذلک لم یخبر به النبی صلی الله علیه واله وسلم ولذا امر ابو محمد علیه السلام جنبه والثنا
ولا غیرهما و هرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده و پنهان از نظر مردمان ظاهر
نگشت دیگران در وحی و مشتبه ماند حالش نزد وقوع نیز تا اینکه واقع شد

بر دلش

بر پوشش زوجه او و حال آنکه مذ و حیث از علاقه‌های محبت است نه عداوت و انهم
برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر و اخفاست و لهذا اخر نداد بوقوع آن
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نه امیر المومنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی چون
مبنای این قسم شهادت بر ستر و اخفا بوده از کتمان این راز ناگزیر اند
لهذا وقوع آن از دست زوجه که آنه هیچ احیس کار نباید برای اشتباه و استتار
صورت بست و بیانش در وحی سماوی و هم در خبر البشر و نیز در آثار خباب
چند رصفدر و آید نگشت تا این سر مکتوم قبل از وقوع در پرده احتجاب
باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت و اعلان است چنانکه حالش
بیان میشود و اختص السبط الاصغر بالقسم الثانی ولما کان مبنی امره علی
التشهیر والاعلان انزل اولاً فی الوحی علی لسان جبرئیل وغیره
من الملائکة ثم بتعیین المکان وتسمیته وتعیین الزمان وهو سنة احدی
والستین ثم اشتهر امره واعلن ذکره علی لسان امیر المومنین کرم الله وجهه
فی مشی سبیل الصفین و اختصاص یافت فرزند اصغر بقسم دوم از شهادت
که هرگاه بود مبنای امر این بر شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی
بر زبان جبرئیل و غیر آن از ملائکه بعد از آن بتعیین مکان و تسمیه آن که مشهور

بکربلاست و تعیین زمان که شروع سال شصت و یکم از هجرت بوده پس اشتهار یافت

امر آن و ظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در راه

بطرف صفین که نام موضعی در حدود عراق است و بیانش باید یعنی چون بجنای

قسم ثانی که مرتبه کمال شهادت است بر اشتهار و اعلان داشتند ترتیب لوازم

و آثار که مقتضی کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع

واقعه در وحی سماوی با تعیین مکان و زمان وارد گشت و نیز بیانش از زبان

ولایت ترجمان حضرت علی مرتضی پیش از شیوع سانحه صورت بست

اما اموریکه بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار و اظهار باشد پس بیانش

میرود ثم لما وقعت واقعة الشهادة ظهرت بانقلاب التراب دما و امطار

الدم من السماء و هتف الهواتف بالمراثی و نوح الجن و بکائهم و طواف السباع

حافظات للجثة و دخول الحیات فی مناخر قاتلیه الی غیر ذلک من اسباب الشهرة

پس هر گاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن بانقلاب خاک

بخون و باریدن خون از آسمان و نالیدن هاتفان بمرثیه‌ها و نوحه جن و گریه ایشان

و گردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت بدن او و در آمدن مارها در سوراخهای

بینی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست

کهبعد

که بعد شیوع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا
علیه الوف من التحیة والثنا بسیاری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب
استشهاد و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانحه عجیبه گردد از آن جمله انقلاب خاک
بخون است چنانچه کسی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون تازه
در غایت سرخی نبر آمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که خمها
و سبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن بتوقف برای
و نوحه جن و بکای اینها پس بر عرف حال که از بدعات شنیعه مخترعه جهال است
و هیچ محلی از عقل و نقل نمی شناسد محمول نباید کرد بلکه مراد از تأسف و تلهف
برای اظهار حزن و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکاء و رقت بر مصیبت
سید الشهداء است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تأسف و تلهف است
و لیس نوحه جنیان و بکای ایشان عبارت است از گریستن بفریاد و فغان
فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان است که
در کتب صحاح و روایات معتبره ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بر آن ثابت
و متحتم است پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر شنید بدعت ساختن
خود را در هاویه ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر نفی مراد

مصنف علیه الرحمه فحاوی مراثی و نوحه های مقوله از زبان جنابان است که بجای خود آید و

انچه گفتیم شائبه از تعصب پندارد که مقصود ازین کلام بدایت خاص عام نیست مثلا الشق کل

امامحا فقط در ندگان برای ابدا شهید اوردن آمدن مارها در سوراخ بینی قاتلان بعضی برای

عبرت ناظران سیاه مغاک و شراره بخیلان بدین نیست اما ورای اینهمه از اسباب شهرت و اعلان مانند

حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن زعفران دم مالیدن بر زوی زنان

و سیاه شدن روزها همچو شبهای آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از ان از حوادث

دوران ابنده مذکور شود و ظهور چنین وقایع چون گشتن دل و جگر زمین و زمینیان و آسمان و آسمانیان

برای آنست که مذکور میشود لیطلع الحاضرون والغائبون علی وقوعها بالبقاء البکاء

والحزن المستمر و تذکر تلک الوقایع الهائلة فی امته الی یوم القیمة فقد بلغت نهایة الشهرة

فی الملاء الاعلی و الغیب و الشهادة و الجن و الانس و الناطق و الصامت تا مطلع شوند

حاضران و غائبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی ماندن گریه و حزن مستمر و یاد داشتن

این وقایع هولناک در امت او تا روز قیامت فلهذا به تحقیق رسید آن وقایع به نهایت

شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت و جن و انس و گویا و بی زبان که عبارت از حیوانات

و جمادات است یعنی غایت از اظهار و اشتهار و ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این

واقعه اطلاع حاضران و غائبان است که هر حاضر و غائب بر این بهانه‌ها نیز با مطلع شود

و حیرانی

و هر کس از دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر چنین واقعه غم افزا خبردار گردد و بلکه مقصود اصلی
و غرض حقیقی از همه باقیماندن غم و الم دائم و تذکر و یادگاری وقایع هول اندود و سوانح
غم فرسود در این امت تا قیامت باشد و لهذا آن واقعه تعزیت شهرت و اشتهار در عالم علوی
و سفلی رسیده بود در جمله ساکنان عالم غیب و شهادت و جن و انس و باطن و ظاهر مشتهر گردیده
چون مقدمه شهادت ممهد شد اول آن بیان مقصود آنچه متعلق باین باب رسیده چنانچه مقرر ماند بعد از تمهید
هذه المقدمة فلنذکر ما یتعلق بهذا الباب مع الاشارة الی ما مهدناه من المقدمة هر گاه تمهید
یافت این مقدمه لایق آن باشد که ذکر کنیم چیزی را که متعلق باین باب است با اشارتی بسوی آنچه
تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه هنگام بیان مقصود است و بنا بر موقوف بر تحریر
اثبات سبطین طاهرین برای جناب رسول الثقلین و تقریر مرتبت حسنین مطهرین برای ملاحظه
جناب با کمالات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در تثبیت هر دو مقدمه میشود
اما مقدمه اولی پس تفصیلش اینست فنقول اما کون السبطین ابنی رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فلوجهان پس میگویم اما بودن سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابنیت حسنین
علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام مبنی بر دو وجه است
الاول ان ابن البنت له حکم الابن و لهذا یعد عیسی علیه السلام فی بنی اسرائیل وجه

اول آنکه پسر دختر یعنی نواسه برای او حکم پسر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در
فرزندان یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پسر مریم است و حضرت مریم از اولاد یعقوب و لهذا
عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که پسر دختر در حکم پسر است والثانی انه
قد ثبت بطرق متعدده ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال هما ابنای و وجه دوم
تسمیه یعنی پسر خواندگی است پس به تحقیق ثابت شد بطریق های متعدده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسران من اند و از مویدات این حدیث است آنچه امام احمد
بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده و بیانش این است و روی احمد فی مسنده عن
ابی اسحق السبیعی عن هانی بن هانی عن امیر المومنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو
حسن فلما ولد الحسین جاء فقال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث
جاء فقال ارونی ابنی ما سمیتموه قلت سمیته حربا قال بل هو محسن ثم قال انی سمیتهم باسماء
ولد هارون شبر و شبیر و مشبر و اخرجه الطبرانی فی الکبیر والدارقطنی فی الافراد
والحاکم والبیهقی وابن عساکر کلهم عن علی رضی الله عنه واخرجه البغوی والطبرانی عن
سلمان رضی الله عنه مثله و فی القاموس شبر کبقم و شبیر کقمیر و مشبر کمحدث ابناء
هارون علیه السلام و روایت کرد امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از هانی

بن هانی

بن هانی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود که بنمائید مرا فرزند مرا چه نام داشتید او را
گفتم که نام داشته ام او را حرب فرمود بلکه او حسن است پس هرگاه متولد شد امام حسین گفت
بنمائید مرا پسر مرا چه نام داشتید او را گفتم که نام حرب داشته ام فرمود بلکه او حسین است
پس هرگاه ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید مرا فرزند مرا چه نام داشتید او را گفتم
که نام حرب کرده ام فرمود بلکه او محسن است پس فرمود بدرستیکه نامیدم این
فرزندان را بنامهای پسران هارون که بزبان عبرانی شبر و شبیر و مشبر است و روایت
کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر
همه از علی مرتضی رضی الله عنه و روایت کرد این حدیث را محیی السنه امام بغوی
و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و در قاموس است شبر بروزن بقم
یعنی بفتح شین معجمه و باء موحده مشدد و در آخر راء مهمله و شبیر بروزن قمیر
یعنی بفتح شین معجمه و کسر بای موحده مشدد ملحق بیای مثناة تحتانی و راء مهمله در
آخر پسران هارون علیه السلام اند پوشیده نماند که ازین روایات و امثال
اینها مستفاد میشود که حضرت محسن در حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
صحیح و سالم پیدا شده مشرف بشرف تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست

و مشبر بروزن محدث بضم میم و فتح شین معجمه و بای موحده مشدده و راء مهمله در آخر

جناب امیر المؤمنین کرم الله وجهه موافق عرف و عادت عرب که پسران خود را اسمی از اسامی اکابر
مشهوره و رؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب کنایت از اینکه بهر
حرب بوده مسمی فرموده بودند و هرگاه تبدیل اسامی که کنایه از ارتکاب اسناد
مبنیاد بظهور آمد دریافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید کرد
ولهذا حضرت آنشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنامهای کبار
زمان فترت و ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسامی صحابه کبار از خلفای
نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان وغیره اسمای فرزندان جناب
ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتمده مرقوم است پس قیاس تسمیه
نام خلفا و کبار بر نام حرب قیاس مع الفارق در مقابله نص است اما مقدمه ثانیه پس اساسش
نیست و اما کونهما مرآتین لملاحظة صلی الله علیه و آله و سلم
فمن وجهین ایضا و اما بودن حسنین دو آینه برای ملاحظه جمال با کمال
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بنابر دو وجه است الاول من وجه السیادة
المطلقة اول از جهت سیادة مطلقه یعنی بجهت سیادت مطلقه
که عبارت از سرداری بی قید است جناب حسنین آینه جمال سید الکونین
گردیدند و سندش آنست که مذکور میشود فقد اخرج النسائی و الترمذی

فترت

و ایضا

14

والضیاء عن حذیفه وابو یعلی عن ابی سعید وابن ماجه عن ابن عمر وابن عدی عن ابن مسعود وابونعیم

عن علی کرم الله وجهه والطبرانی فی الکبیر عن عمر وجابر والبراء واسامة بن زید

ومالک بن الحویرث والدیلمی عن انس وابن عساکر عن عائشه وابن عمر وابن عباس وابی رمثه

عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وزاد ابن ماجه

وغیره وابوهما خیر منهما وعند الطبرانی وابوهما افضل منهما وزاد الحاکم وابن

حبان فی غیرهما الا ابنی الخالة عیسی ابن مریم ویحیی بن زکریا یعنی به تحقیق سرآورد

یعنی روایت کرد نسائی وروبانی وضیاء مقدسی از حذیفه وابو یعلی از ابی سعید

وابن ماجه از ابن عمر وابن عدی از ابن مسعود وابونعیم از علی کرم الله وجهه وطبرانی

در معجم کبیر از عمر وجابر وبراء بن عازب واسامه بن زید ومالک بن حویرث ودیلمی

از انس وابن عساکر از عائشه وابن عمر وابن عباس وابی رمثه رضی الله عنهم که

به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود حسن وحسین هر دو سردار نوجوانان

بهشت اند وزیاده کرد ابن ماجه وغیر او وپدر ایشان بهتر از ایشان است ونزد طبرانی

وپدر ایشان فاضلتر از ایشان است ~~بهتر از ایشان~~ ونزد طبرانی وپدر ایشان

وزیاده کرد حاکم وابن حبان وغیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم ویحیی ابن

زکریا مجملاً حدیث مذکور که نسبت سیادت مطلقه برای جناب حسنین علیهما السلام ثابت است

هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه است بحد تواتر معنوی رسیده و حدیث
خیریت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از جناب حسنین طیبین که مستفاد
از زیاده ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است مشعر کمالی بالای کمال دار قبیل نور فوق
نور لقصور باید کرد و استثنائیکه در زیاده حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است
محمول بر زمانی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز هنوز استثنا در باب
تفضیل خود نفرموده اند پس این استثنا برای مطابقت مرآة با مرئی ضرور است
و بعد از آنکه رفع استثنا از مرئی مرویست از مرآة هم رفع آن لابد است
تا مرآة مطابق مرئی باشد و تطابق میانه مرآة و مرئی از دست نرود و از فروع
مطابقت و اتحاد مرآة با مرئی است که ارشاد می‌شود من متفرعات
هذه المرآتیة کون محبهما محبته و بغضهما بغضه صلی الله علیه و آله و سلم کما وقع
فی روایة ابن عساکر و غیره من ابن عباس من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما
ابغضنی و از جمله متفرعات این مرآتیت است بودن محبت و دوستی حسنین
علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع
شده در روایت ابن عساکر و غیر او از ابن عباس رضی الله عنه آنکسیکه دوست
دارد ایشان یعنی حسن و حسین را البته تحقیق دوست دارد مرا و کسیکه دشمن دارد

و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلعم

الن

۱۱۵

15

ایشان را دشمن دارد مرا یعنی محبت حسنین بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان
دشمنی با رسول است و چون دوستی و دشمنی با رسول دوستی و دشمنی با خداست پس
دوستی حضرت حسنین دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی خداست و این معنی منتهیست
اتحاد نسبیست که فوق آن متصور نباشد این بود بیان وجه اول مر آنست که مبنی از اتحاد
معنوی و نسبیت بجهت سیادت مطلقه بوده اما وجه ثانی مر آنست که مبنی بر اتحاد صوری
آنرا باید شنید والثانی من جهة مشابهة الصورة فانهما کانا کالتصویر من النبی صلعم
فی الظاهر ایضا و دوم از جهت مشابهت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت حسنین
بودند گویا دو تصویر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر نیز چنانکه در سیرت
و باطن مشابه و همتا با حضرت رسالت بودند در صورت ظاهر نیز مشابهت
و مماثلت با آنحضرت داشتند و سند این مشابهت است که مذکور میشود فقد اخرج
البخاری عن انس قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن ابن علی
وقال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی روایت
کرد بخاری از انس که گفت نبود هیچکس شبیه‌ترین مردم با نبی صلی الله علیه و آله و سلم
از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود شبیه‌ترین مردم با رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی حضرت امام حسن و همچنین جناب امام حسین علیهما السلام اشبه الناس

در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون تشبیه در روایت بخاری
مصور بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر دو احدا از حضرت حسنین بظاهر موهم اشکال
بود برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض بحدیث ترمذی میرود در وی الحدیث
مفصلا الترمذی عن علی وصححه قال الحسن اشبه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ما بین الصدر الی الراس والحسین اشبه بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما کان اسفل
من ذلک و روایت کرد این حدیث را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه
وتصحیح کرد آنرا گفت حسن مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سینه
تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در چیزیکه فروتر از صدر است
یعنی در جهت فوقانی بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن حضرت امام حسین
مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرت حسنین باعتبار
مجموعه جسمین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآة جمال رسول خدا تعالی بودند که
گویا صورت جسمیه طینت محمدی دو حصه شد در ماده خلقت هر دو نور دیده
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شمس شعاع خورشید رسالت بر قمر استعداد
این هر دو سلاله دودمان نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت
تافته و چون واسطه نبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریه ظهور
حضرت

صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بودند پس مجموع این نسختین که بمجموع خمسه هر یکی کمال
و تکمیل مرآتیت فیما به الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده زیرا که
محبت و جلوه غریب از خلیط و اتحاد دارد که محبت و دلو با این هیئت مجموعی فرض عین
بر ارباب ایمان و موصل بدرجهٔ معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشند و قد تکلم
اینکلام و خلاصه همین مرام است که از سیاق منشأ و اخرج الترمذی ان النبی صلی الله علیه
و آله و سلم اخذ بید الحسن و الحسین فقال من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان
معی فی درجتی یوم القیمة و قال هذا حدیث منکر و مراد ترمذی [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس گفت هر کسیکه دوست دارد مرا
و دوست دارد این هر دو را و پدران این دو و مادران این دو را باشد با من در درجهٔ من
بروز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر
در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات روایت
کرده باشد و این از اقسام حدیث ضعاف است لیکن چون بروایت دیگر ثقات
ثابت ابن حبان و احمد بن حنبل تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن
ثابت غیر منکر گشت لهذا استناد بآن بلا ریب رفت و اشاره بدین اجتماع
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمه در رسالهٔ عزیز الاقتباس در صحیح مسلم

نقل مسلم انه خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداة وعليه مرط مرحل من شعر اسود

فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها

ثم جاء علي فادخله ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا

بیرون آمد پیغمبر خدا صلعم از خانه وقت صبح و بر آن حضرت گلیمی بود منقش که شکل

کجاوه شتر از آن پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را

در آن گلیم پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل

کرد او را پس آمد علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر ترجمه

آیت جز این نیست که خدای تعالی میخواهد تا ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت پیغمبر

و پاک سازد شما را پاکی تمام پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر بسیاری و طعنی

در کلام میخواهند که این محل به شرح آن نمیتواند اما آنچه اعتقاد راقم الحروف است

این است که ذیل نفوس این حضرات قادسه از لوث کبایر و صغایر گناه

و اخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله عزیز الاقتباس آمده

أتاني ملك فسلم علي نزل من السماء لم ينزل قبلها فبشرني ان الحسن

والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة رواه

ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمده از آسمان فرود نیامده بود

پیش از آن

همچنین از این باید پس شمرده داد مرا با آنکه حسن و حسین سرور جوانان بهشت اند
و بتحقیق فاطمه سیده زنان بهشت است باید دانست که احادیث مثلث سیادت
مطلقه برای حسنین بر مردان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جهان بدون استثنا است
و این صراحت آن اشاره است که بالا گذشت و نیز در آن حدیث که آمده است ان الحسن
والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی هر آینه حسن و حسین دو گل باغ
از دنیا هستند پس گوئی کل مرتبه و ثمره فواده من از باغ دنیا غیر از حسن و حسین دیگری
نیست و نیز در آن رسالت که هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما
فاحبهما واحب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس یعنی حسن و حسین پسران من اند
و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست میدارم ایشان را پس دوست دار
ایشان را و دوست دار کسی را که دوست دارد ایشان را و هر گاه دعای
رسول مقبول چنانکه مقرون با جانب است در دوستداری حضرت حسنین سروی دوستدار
حسنین از ... است و از لطائف التحدیث است که هستند ... محبوب است
حسنین برای حضرت پیغمبر علیه الصلوات والتحیة محبوب است حسنین محب
حسنین برای خدای متعال ... واقع شده و نیز در آن رسالت که هست صدق الله
و رسوله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران

فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما رواه احمد والترمذی وابن ماجه وابوداود والنسائی
راست فرمود خدا و رسول او چه این است که اموال و اولاد شما سبب آزمایش است نظر کردم
بسوی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میرفتند و میلغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن
خود را و برداشتم این هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بخطبه
خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پای مبارک ایشان
در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا بر زمین افتند و آسیبی بر بدن شریف ایشان رسد پس این حالت
را آنحضرت در اثنای خطابت دیده فرمودند بفرط شفقت از دست ضبط برآمده خطبه
گذاشته هر دو صاحبزاده را کنار گرفتند از این مقام شفقت و محبت حضرت رسالت پناهی
کرم حیثیت که چه قدر اهتمام شان حضرت حسنین داشتند با این همه بشنود و ملاحظه
که چها چها از مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه‌ها خاصه حضرت سید الشهدا و دیگر اهلبیت
مصطفی بود و واقعه کربلا گشت و از این قسم احادیث کثیره که تسطیر آن در این
رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که برای استقصای بیان آنها دفترها
باید بسط اطناب کشیده از این وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود حالی ناظران باخبر باد
که مقصود جناب علامه علیه الرحمه از تالیف این رساله بیان سر شهادت سبطین مکرمین
یعنی حضرت حسنین علیهما التحیه والثنا است و آن موقوف بر تمهید مقدمه و بیان

اما

ان بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این راز و یا اعلان این سر و سبار بوده
واعی حاصل شد شروع در بیان واقع بر عهده اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی
نمونه از خروار می‌شود، و قال جعفر بن محمد عن ابیه قال حج الحسن خمس عشرة حجة ماشیا و نجائبه
تقاد بین یدیه و خرج من ماله لله مرتین و قاسم الله ثلث مرات حتی انه کان یعطی نعلا و
یمسک نعلا و یعطی خفا و یمسک خفا و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام
از پدر بزرگوار خود که گفت حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه اسبهای کوتل را کشیده
می بردند پیش پیش او و جدا شد از مال خود برای خدا دو بار و به تنصیف تقسیم کرد مال
خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود که می بخشید یکتا پاپوش را و نگاه میداشت
یکتا پاپوش را و می بخشید یکتا موزه را و نگاه میداشت یکتای دیگر معنی آنچه
با نفس محافظت آداب کعبه از اینجا هویداست که پانزده بار به طی مسافت و قطع
منازل از مدینه تا مکه پیاده پا فرموده با آنکه اسبهای کوتل پیش پیش او
می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا از این کار هویدا
که دو باره تمامی مال و منال و نقود خود در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف
اعطای مال فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید چنانکه کار اعطا به یکتا نعل و موزه
و نگاه داشت یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق بر نفس از

اعطای بالکلیه است و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی بمسجد [illegible]
جلوه فرما بود گرداگرد او اهالی چون هاله گرد قمر در آمده بودند که مردی از کفار آمد و
پرسید که رئیس مجلس کیست و نام او چیست فرمودند که همین حسن بن علی است آن مرد
گفت که همان علی که مرد خونخوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملایم بر زبان
آورد آن سرور لب جاوید بهرزه درائی را بنهایت رسانید حضار مجلس گرامی
بسماع چنین هفوات خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که بتادیب
آن بی ادب پردازند که آنجناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجه حال آن شده
ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوار تو پیداست که غریبی و از راهی و بمصیبتی گرفتار
اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر جای بود و باش نیست
با دل سیر برده ام و اگر دشمنی در قفای تو بالکل اعانت و حمایت تو سازم چون آن مرد
بجوش سخنان دلاویز شکر ریز بمقابله کلمات زهرآمیز و خشونت انگیز خود را
گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و کاسر اصنام
بتعمیر دولت اسلام رسید و یکی از موالیان خاص و مقربان با اختصاص گردید
و از این قسم نقل و حکایات بحدی است که استیعاب آن نتوان کرد و بیان کیفیت
شهادت شریفه موقوف بر بیان مقدمات و سبب آن نیز سخن در آن میرود
وکان

وکان وفاته رضی الله عنه سنة تسع واربعین علی ابحج الاقوال فی اول ربیع الاول
او فی آخر صفر هو المشهور و بود وفات شریف آنحضرت علیه السلام چهل و نهم
از هجرت بنابر قوی ترین اقوال غره ربیع اول یا در آخر صفر و هو مشهور است و بعضی تحقیق
اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بیست و هشتم است و بعضی نوشته اند
که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند و سبب موته ان زوجته جعدة
بنت الاشعث بن قیس سمته باغواء یزید بن معاویه وکان یزید ضمن لها ان یتزوجها
ففعلت فمرض الحسن اربعین یوما ثم مات فبعثت جعدة الی یزید تسأله الوفاء بما
وعدها فقال انا لم نرضک للحسن افنرضاک لانفسنا فصارت ممن خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین و سبب وفات او این بود که زوجه او جعده دختر اشعث
بن قیس زهر داد او را باغوای یزید بن معاویه و بود یزید به او وعده داده بود
جعده را بیرار نکاح ابکار با اینکه تزویج خواهد کرد او را پس جعده کرد آنچه یزید
نوشته بود پس بیمار شد حضرت امام حسن تا چهل روز بستر وفات یافت
پس فرستاد جعده کسی را بطرف یزید و میخواست وفای آنچه وعده یاد کرده بود
پس گفت یزید ما راضی نبودیم به بودن تو پیش حسن آیا پس چگونه راضی باشیم به بودن تو
پیش خود پس گشت جعده از جمله کسانی که زیان کار دنیا و آخرت باشند

این زبا بکاری همان زبا بکاریست ظاهر و کان مرضه الاسهال الکبدی وتقطع
الامعاء و بود بیماری آنحضرت اسهال کبدی و پاره پاره شدن رودها یعنی
هنگام اجابت دست پاره های جگر و رودها بریده شده می آمد چنانچه شخصی از عباد
الجناب علیه السلام نزد آنحضرت چون از بیت الخلاء بر آمدند و فرمودند که جگر من پاره پاره شد
الشخص بود که من آن پاره ها را ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند و لما حضر
الوفات جاءه الحسین رضی الله عنه فقال ای اخی من صاحبک قال تریدقتله قال نعم
قال لئن کان صاحبی الذی اظن الله اشد له نقمة وان لم یکنه ما احب ان یقتل
بریئا ثم قال لقد سقیت السم مرارا وما سقیت مرة اشد من هذه
و هرگاه حاضر شد او را وفات آمد پیش او حضرت امام حسین علیه السلام پس گفت
ای برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی
قتل او را گفت آری گفت هر آینه اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم
خدای تعالی سخت ترست برای او در انتقام یعنی خدا بس است که منتقم حقیقی است
برای گرفتن انتقام کافی است و اگر نیست او در واقع قاتل ما و گمان من است
دوست نمیدارم که کشته شود بانتقام من بیگناهی باز پس گفت که هر آینه بتحقیق
نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم هیچ بار سخت تر این بار

ولی

پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تفتیش و تفحص قاتل امور چندست اول
چون مناط شهادت سر به خفا و اشتباه بوده قاتل را هم بمعرض کتمان
و اختفا انداختند تا ازین جهت بر این واقعه پرده پوشیده و شعاع اطلاع اولو الابصار
برین سبب تابان نتابد دوم اخذ قصاص از اموریست که بحکم شرع حزم و احتیاط را
در آن مدخلی تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین در تعیین قاتل
امضاء آن جایز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال
حلم و عظم خطرست چه اگر تفحص و تفتیش بکار برفت تعیین و تشخیص قاتل من حیث
الشرع ممکن الحصول نبودی پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص بگردانید
کار همین حضرات است که شایبه از اغراض نفسانی در جبلت این پاک طینتان در
روز الست باقی نگذاشته اند والا کف نفس از انتقام با وجود قدرت
کاریست دشوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذرست و آنچه
از شدت نوشانیدن زهر این باره نسبت بمرآة سابق ارشاد شد کنایه یا پیش
از حجابت و ایمائی بخوب و قات است چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند
که امیر المؤمنین حسن علیه السلام را شش بار زهر داده اند هیچ بار کاری نکرد
و بار ششم کارگر افتاد و در حلیه ابو نعیم از عمیر بن اسحق مرویست که

و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتیم فرمود که
ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که درین حالت از تو پرسیدن نمی توانم همین که
افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آنحضرت بخانه تشریف بردند
و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنی است بپرس که تا فرصت سوال و جوابی است
دیگر طاقت جواب نیست پس فرمود که مرا چند باره زهر داده اند و این بار کارگر
افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس راوی گوید که من روز دیگر بخدمت
آنحضرت حاضر شدم دیدم که حالت احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر
بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل میفرمایند الی آخر روایت که آنفا
گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام بخواب دید که گویا
میان دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون این خواب پیش سعید ابن
المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات امام حسن قریب رسیده المختصر
وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین وصیت فرمودند که من از عایشه
خواسته ام که چون من بمیرم قبر او در خانه خود جا دهد و عایشه با من وعده کرده است
پس بعد وفات من جنازه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة والثنا
ببرید و از عایشه دستوری خواهید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من

دفن

دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه این کار باز خواهند داشت پس میان ایشان نزاع
کردن نباید بهم باید که جنازه مرا در بقیع برند و همان جا دفن کنند و همچنان بوقوع آمد
که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لبیک بجوار حق گفت جناب امام حسین بحدیث
عازم رفته دستوری خواست عائشه گفت که خانه از منست حسن درینجا مدفون نشود
و چون اینخبر بمروان رسید بزور و جبر قدم در راه مخالفت گذاشته مدفون
کردن نداد پس جنازه آنحضرت از روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
به بقیع بردند و در قبه عباس بپهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
مدفون گردانیدند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص
که در آن زمان امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد خلاصه
درین مقام همین قدر است که بقلم رفت اما تعیین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت
پس اینست که ارشاد میشود و کان عمره الشریف خمسة و اربعین سنة و ستة
اشهر الا ایاما و قد ولد للنصف من شعبان سنة ثلث من الهجرة علی الصحیح و قیل
فی رمضان و بود عمر شریف او چهل و پنج سال و شش ماه مگر که چند روز و به تحقیق
پیدا شد با تاریخ نهم شعبان سال سیوم از هجرت بروایت صحیح و گفته شده در
رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن علیه السلام

و مجملی در وقت وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم
شعبان و نزد بعضی پانزدهم رمضان سال سیوم از هجرت است و وفات آنجناب
بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی غره و نزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور بیست و هشتم
ماه صفر سال چهل و نه هجری است و سنین عمر شریف چهل و پنج سال و شش ماه و چند روز
کم بوده است صحیح است پس اعتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم
رمضان و تاریخ وفات پنجم ربیع الاول می شود تا چهل و پنج سال و شش ماه تمام
حساب آید و مؤید است آنکه گفته اند که عمر شریف آنحضرت که در
پنج سال و چند ماه بوده هفت سال در کنار رافت جد بزرگوار خود علیه الصلوة
والتحیة پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب شاه
ولایت پناه گذرانیدند و ده سال و چند ماه بعد از وفات پدر بشرف رحمت حضرت
رب العزت زندگانی کردند اما ما یتعلق بالشهادة السریة التی اختص
بها السبط الاکبر این است آنچه متعلق بود بشهادت سریه که مخصوص بآن
فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس مطلع باید شد و اما
الجهریة التی اختص بها السبط الاصغر فهی من اکبر الوقایع المشهورة و اما
ظاهر که اختصاص یافت بآن فرزند اصغر پس آن از بزرگترین وقایع
مشهوره

22

مشهوره شد و سبب شهرتها کونها جهریه و سببها انه لما تملک یزید
وتسلط وذلک فی رجب سنة ستین بدمشق کتب الی الآفاق لیأخذ
البیعة له وکتب الی عامله بالمدینة الولید بن عقبة ان یاخذ البیعة من الحسین
رضی الله عنه فامتنع الحسین من بیعته لانه کان فاسقا مدمنا للخمر ظالما
و سبب شهرت آن آشکارا شدن آنست و سبب آنکه هرگاه مالک و
پادشاه شد یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن در ماه رجب سال شصتم از هجرت
نبوی بشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت
برای خود و نوشت نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت
از حضرت امام حسین پس ابا نمود و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت
یزید برای آنکه بود او فاسق مدام الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه
بن ابی سفیان فوت کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست
نامه ها باقالیم و ممالک برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت
چنانچه نامه یزید پلید بولید بن عقبه حاکم مدینه باین مضمون رسید که
معاویه بنده از بندگان خدا بود و وفات یافت و من بجای او
نشستم و بیعت انقیاد برای خود بر دیگری میخواهم باید که از حسین بن علی

و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و در یک نامه خبر داد که بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه
حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را طلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید با مروان
مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و
عبد الله بن زبیر را طلب کن و از این چهار کس در خواست بیعت کن اگر بیعت کردند بهتر والا
این چهار تن را گردن بزن تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف
نورزد ولید بمشورت مروان از جا برآشفت و گفت من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر
و پسر زبیر را نکشتن نمیتوانم الحاصل گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید آنجناب
جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته تنها پیش
او رفتند ولید براه تعظیم در آمد عرض مضمون نامه یزید نموده در خواست بیعت کرد
آنحضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد که او فاسق و شارب
الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت خود باز نیامده و در از خبث
طینت بر زبان آورده با ولید گفت که ای امیر حسین را بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر
بر وی قدرت نیابی او را در بند باید کرد تا بیعت کند و اگر از بیعت باز زند تا بکشتن او
بفرما تا خلیفه از تو راضی شود ولید گفت ویحک یا مروان مرا بکشتن حسین میگویی که
اگر شرق و غرب عالم بمن بخشند من هرگز قصد خون او نکنم مروان بعد از این خاموش ماند

و آنجناب از آنجا بی‌توقف مراجعت بخانه نساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه بیرون شتافتند چنانچه
ارشاد مفید است و خرج الحسین الی مکه لاربع خلون من شعبان فدخل مکه و اقام بها و
روان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت گرفت در آن و چون
خبر خروج حضرت امام حسین از مدینه منوره و وصول بمکه معظمه در امصار و دیار
منتشر گردید و مردم اطراف و جوانب برین شنیدند و وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت و
انقیاد آنجناب اتفاق کرده نامها علی حسب التواتر و التعاقب متضمن طلب ارسال
داشتند چنانچه بآن اشارت رفته و لما وصل الخبر الی اهل کوفه اتفق منهم جمع کثیر و
کتبوا الی الحسین بدعوته الیهم و یبذلون له بالقیام من یدیه بانفسهم و اموالهم و بالغوا
فی ذلک و تتابعت الیه نحو مائه و خمسین کتابا من کل طایفه و جماعه فسیر الیهم ابن عمه
مسلم بن عقیل و حثهم علی نصرته و حمایته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق
شدند از ایشان جماعه کثیر و نوشتند نامها بجناب امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و
مالهای خود را در رضا سپارگذاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید بآنحضرت
قریب صد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
ترغیب و تاکید فرمود ایشان را بر نصرت و حمایت او و بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامهای متواتر
و قاصدهای متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار

واستبداد زیاده تر بکار بردند و گویند که نامهٔ اخیر که بدست معتمدی از اهل کوفه
رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه امیر المؤمنین سلام
علیک اما بعد فان الناس منتظرونک ولا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله
والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت
و انقیاد دیگری سوای جناب تو منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را زودتر
برسان و ما را از بند انتظار وارهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده
از حد گذشت آنحضرت خواستند که از جای عنان عزیمت بالصوب فرمایند
عبد الله بن عباس و بعضی از اجلهٔ صحابه که در مکهٔ معظمه بودند ممانعت نمودند و گفتند که
نجوای الکوفی لا یوفی بوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول و فعل
ایشان را اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و قیل مقال قرار یافت که آنحضرت
عازم کوفه نشوند و شخصی را از معتمدان خویش بان طرف روانه کنند چنانچه
برادر عم زاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه فرمودند و کوفیان را
بر لزوم اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص و ترغیب نموده بودند
اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه با گوش هوش شنیدنی و بدعهدی کوفیان
بچشم انصاف دیدنی است فلما وصل المسلم الکوفة نزل فی دار المختار بن عبید

وبايع الحسين على يديه خلق كثير اكثر من اثني عشر الفاً فاطلع على ذلك النعمان بن بشير
والي الكوفة من جانب يزيد وكان صحابياً فقيهاً والناس على ذلك لكن اكتفى بمجرد التهديد ولم
يتعرض لاحد پس بر آگاه رسید مسلم بکوفه فرود آمد در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بدست
او خلق بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع بر این حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از
جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را بر این کار لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید
و متعرض نگشت برای هیچ کس مجملاً چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شده به خانه مختار بن عبید ثقفی
رخت نشانت کشاد مردم کوفه هجوم آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت
از دوازده هزار در گذشت کار بیعت کرده هزار و بروایتی سی هزار و بروایتی به چهل هزار
رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که در صحابی بوده بر این ماجرا وقوف یافته بحسب ظاهر کار تهدید
تهدید و تخویف شده با ثبات اعراض و اغماض متعرض حال احدی از بیعت کنندگان نگشت بلکه در باطن
معاون و مددکار حضرت مسلم بوده پنهانی ترغیب اطاعت میکرد آخر کار چون تغافل
نعمان بر همه پس نمایان شد بعضی از هواداران یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند
و سعایات و شکایات نعمان بر درش چنانکه میبایست فکتب مسلم بن یزید الحضرمی
وعمارة بن الولید بن عقبة الى یزید یخبرانه عن امر مسلم ومیل اهل الکوفة وتغافل
النعمان بن بشیر عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه

تردد امر بیعت

بسوی یزید در حالیکه خبردار میکردند این خبر و اورا از امر مسلم و میل اهل کوفه بطرف
او و تغافل نعمان بن بشیر از دفع مسلم بن عبدالله حضرمی و عمارة بن ولید بن عقبة حال
ورود مسلم بکوفه و بیعت مردم بحضرت او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل
نعمان بن بشیر او را خبردار کردند فعزل یزید النعمان و ولی مکانه عبیدالله بن زیاد
وکان والیا علی البصرة فخرج عبیدالله من البصرة الی الکوفة و دخلها لیلا من جهة
البادیة فی لباس اهل الحجاز واوهم انه الحسین فاستقبله الناس فی ظلمة اللیل و
سلموا علیه ومشوا بین یدیه وقالوا مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خیر مقدم
فسکت حتی دخل دار الامارة پس معزول کرد یزید نعمان را و قائم کردانید
بجای او عبیدالله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس شتابان سفر کرد عبیدالله
از بصره بسوی کوفه و داخل شد در آن وقت شب از طرف بیابان بلباس حجازیان
و در وهم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی
شب و سلام کردند و رفتند پیش پیش او و گفتند مرحبا ای فرزند رسول
خدا آمدی نیکو آمدنی پس خاموش ماند ابن زیاد تا آنکه داخل شد بمکان حاکم نشین
محقق ماند که چون مردم کوفه بعد از آنکه بیعت در انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل
نوشته داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام کردند و آن حضرت نیز بعزم

الوفا

انعطاف عنان از آنکه بکوفه بهر واقعه و خبر آید او در اطراف و جوانب شنیدا نمونه
گویند که یزید چون دریافت این سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان گشت
مشاور بین ندمان چنان امر یزید رسیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست ما رفت
بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از
حکومت کوفه معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار
او بکشند و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه برکنند آخر بعد رد و تفحص قرار دادند
که این کار از دست عبید الله بن زیاد سرانجام میابد یزید ابن زیاد را که حاکم
بصره بود بایالت کوفه و عراق منصور کرده بود و نوشت که زود از دنبال خود را
از بصره بکوفه برساند و مسلم بن عقیل و همراهان و همه یاران او را بکشد و از حسین طلب
بیعت ما نماید اگر او قبول بیعت کرده بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید نابکار
با بن زیاد رسید برادر خود را بجای نظام خود به بصره گذاشته بالفور عازم کوفه شد
تا آنکه نزدیک رسیده سپاه خود را آنجا گذاشته و از راه غربت خود را بلباس حجازیان
آراسته و عمامه سیاه بسته بر اشتری نشسته با معدودی چند از راهی که قافله
حجاز می آمد در تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد و مردم کوفه
که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را امام حسین

بدو شتافتند و باستقبالش بیرون رفتند و سلام کردند و مرحبا گفتند و پیش سعی او قیام نمودند
و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افکنده هیچ نگفت تا آنکه داخل دار الاماره گشت و
اینهمه برای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او خبردار نشوند و دفعةً جدا کرده
ماده فتنه و فساد و در دفع او نکردند فلما اصبح جمع الناس و قرء علیهم منشور الامارة
و وعدهم و حذرهم عن مخالفة یزید و فرق جماعة مسلم بقوة التدبیر و اختفی مسلم فی
دار هانی بن عروه پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را و خواند بر ایشان منشور
حکومت خود را و تهدید و تحذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت یزید و متفرق کرد
جماعت مسلم را بقوت تدبیر و چون تهدید شد مسلم در خانه هانی بن عروه مختفی شد
لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعه متابعان حضرت مسلم متفرق گردیدند و
مسلم خود را در خانه هانی بن عروه بپرده اختفا کشید فارسل عبید الله محمد بن الاشعث
مع فوج الی داره فاتوا بهانی بن عروة فحبسه و حبس جمیع رؤساء الکوفة عنده
فی القصر و اتی الخبر مسلما فنادی بشعاره فاجتمع معه اربعون الفا و احاطوا حول
القصر پس ساعتی ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانه هانی بن عروه پس آوردند
او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جمله رؤسای کوفه را نزد
خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس او ندا داد حامیان و رفیقان خود را پس جمع
شدند

26

بشنیدند همراه او چهل هزار مردم واحاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد هانی بن
عروه و دیگر رؤسای کوفه را در مکانی از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بن عقیل
این حال خاصان و رفیقان خود را جمع نموده با جمعیت چهل هزار کس محاصره قصر عبید الله
بن زیاد نموده فامر عبید الله الاشراف من رؤساء الکوفة ان یکلموا عشائرهم
و یردوهم عن رفاقته فکلموهم فتفرقوا اکثرهم وامسی مسلم فی خمسمایة فلما
اختلط الظلام ذهب اولئک ایضا و بقی مسلم وحده یعنی امر کرد ابن زیاد
بسیاری را که از رئیسان کوفه بودند با اینکه بفهمانند عزیزان و قریبان خود را و باز دارند
ایشان را از رفاقت مسلم پس فهمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند
همه ایشان و شام کرد مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و
تا شام از چهل هزار پانصد باقی ماند پس چون تاریک شد شب رفتند ایشان
هم و باقی ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و گویند
که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس اقتدا
با او کردند و چون سلام داد یک کس را ندید درین قدر فرصت همه رفتند
و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر ابن زیاد رسید

دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از الجمله قریب صد کس باقی ماند چون شده جب
رست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان ما کجا میروید از آن هم دوازده کس باقی ماند الگاه
فرمود که ای اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و جواب ابعد اتمودید چون یک دو
قدم دیگر رفت هیچ کس با او نبود فتردد فی الطریق فاتی منزل امراة فاستسقا
فسقته وادخلته فی منزلها پس آمد و رفت میکرد مسلم در راه پس آمد خانه زنی را
پس طلب آب کرد از و پس آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه
خود یعنی چون رفیقان مسلم الحضرت را تنها گذاشتند و همه گریختند مسلم در راه
سراسیمه تنها میگشت و از این طرف با آن طرف میرفت و در این حال تشنگی بر مسلم
مستولی گشت بر در خانه زنی که طوعه نام داشت آمده طلب آب نمود آن زن
او را آب نوشانیده داخل خانه خود نمود و کان ابنها مولی لمحمد بن اشعث فانطلق
فاخبر محمدا واخبر محمد عبید الله فبعث عبید الله عمرو بن حریث صاحب شرطه
و محمد بن اشعث فاحاطا بالدار و بود پسر آن زن مولی یعنی غلام آزاد
محمد بن اشعث پس رفت او و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد
ابن زیاد عمرو بن حریث کوتوال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند
این هر دو خانه را یعنی هرگاه طوعه مسلم را بخانه خود جا داد از اتفاقات

فقادوا

قضا را قدر پسر طوعه که حبیب محمد بن اشعث بوده مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد
و آن ناکس نمک بحرام بعینه پیش ابن زیاد رفته سر این راز وا نمود ابن زیاد
بمجرد وقوف این حال کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام داشت و محمد بن اشعث را برای
گرفتاری مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم دران
سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون عقیلی هاشمی
پنهان نشستن در حله گوارا نکرد فخرج مسلم بسیفه فقاتلهم فاماه محمد بن الاشعث
بالامان فجاء به الی عبید الله فضرب عنقه والقی جثته الی الناس و صلب بیانو کان
ذلک لثلث خلون من ذی الحجة سنة ستین من الهجرة وقتل عبید الله
محمدا و ابراهیم ابنی مسلم ایضا معه پس برآمد مسلم با شمشیر خود و در حالیکه
جنگ میکرد و با ایشان پیش آمد محمد بن اشعث با امان پس آورد مسلم را بسوی
ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن او را از طرف بردما
و بر دار کشید تن او را و بود این واقعه سیوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت و کشت
ابن زیاد محمد و ابراهیم پسران مسلم را با او گویند که چون ابن حریث
کوتوال و ابن اشعث سر حلقه ارباب ضلال با جماعه کثیر خانه طوعه را
محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد مقابله و محاربه

کرم کرد چند آنکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بجهنم فرستاد و

این از شنعت و انت که بحمل بیع بنی هاشم کار این جماعه بسر براه . جلاد پس اظهار امان

نموده مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران او که خردسال

همراه گرفته پیش ابن زیاد بردند آن شریر آمد استقبال قبل از رسیدن مسلم نزد او

بنوابان امر داد که همین که مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش

از تن جدا سازند چنانچه رفیقان ابن زیاد از چپ و راست شمشیر کشیده در قدم دروازه

استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت گردنش زدند و سرش از تن جدا

کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد می شد

مشغول به تهلیل و تسبیح بود و کریمه اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت

خیر الفاتحین تلاوت می نمود که دفعهٔ شربت شهادت چشید و روح پاکش

از دار فنا بدار بقا کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و

هانی بن عروه را کشته بر دار کشیدند و سرهای این مظلومان را بریده

کشیده در کوفه دربدر گردانیدند و این سانحه سوم ذی‌الحجه سال شصتم

هجرت اتفاق افتاد تمام شد این داستان حالا بیر اصغای حال حضرت

امام حسین علیه السلام و روانگی آن حضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن

کربلا

بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا کوش فرا باید داشت و فی ذلک الیوم خرج الحسین من مکة
الی کوفة و قیل کان خروجه یوم الترویة و در آن روز یعنی سیوم ذیحجه که روز شهادت حضرت
مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی گفته اند که بود روانگی آنحضرت روز ترویه یعنی
هشتم ذیحجه و کان سبب خروجه ان مسلم بن عقیل کان قد کتب الیه یلتمس قدومه و بود سبب روانگی
آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با صرار تمام نوشته بود با التماس قدوم او و مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل
بکوفه رسیده رؤسا و عظمای آنجا بر دو اذا دت بر دوش و حلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه
زیاده بر سی هزار کس داخل دائره بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین
علیه السلام از مکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت که اهل کوفه قبول بیعت نموده
و همه تن باطاعت و انقیاد در داده در گرو انتظار قدوم میمنت لزوم نشسته اند لهذا
آنجناب تصمیم عزم روانگی از مکه بکوفه فرمودند و لما تجهز بالخروج منعه ابن عباس و ابن عمر و
جابر و ابو سعید الخدری و ابو واقد اللیثی فلم یمتنع بمنعهم و قال انی سمعت ابی یقول سمعت
ابی یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان کبشا یستحل به مکة فلا اکون
انا ذلک الکبش و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهیه سامان سفر فرمود منع نمود او را
ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی پس باز نماند از باز داشت ایشان
و گفت بدرستیکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم می فرمود هر آینه گوسفندی است که کعبه بآن حلال گردد و من نباشم من آن گوسفند
گوسفند نمانده که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت کوفه را داشت فرمود اجله اصحاب
که در مکه معظمه حاضر بودند به ممانعت پیش آمدند چنانچه ابن عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که
خانه خداست مرو و بر قول کوفیان اعتماد مکن میدانی که با پدرت و برادرت چه کردند و اگر تو البته میروی
اهل و عیال را همراه مبر و من میترسم که مبادا که تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر
شوند و نیز گفت که مرا کراهت است که ترا همچو عثمان میانه زنان و دختران بکشند چون عرض ابن عباس
جا بعرض قبول نیافت ابن عباس بگریست و گفت واحبیباه وای گرامی و نیز عبد الله بن عمر
از عزیمت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بقول و فعل اهل کوفه غره مشو و از مکه بیرون
مرو بالجمله جابر و ابو سعید خدری و ابو واقد لیثی و دیگر کسی که حسین را آماده سفر کوفه
دید منع کرد آخر کار چون مبالغه و اصرار مانعین از حد در گذشت حسین در جواب ایشان
فرمود ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة و السلام شنیده است
که گوسفندی در مکه کشته شود که بسبب آن حرمت کعبه برود و من نمیخواهم که من همان
گوسفند باشم یعنی شخصی را در مکه کشند که خون او موجب بی حرمتی کعبه شود و من دوست
ندارم که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده از این در ترجمه تاریخ طبری و در
صواعق و دیگر کتب معتبره مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث مذکور

عبد الله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و ابن سفک دما باعث بر استحلال کعبه شد
و هر چند این سفک خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت کعبه گردید جناب
سید الشهدا علیه التحیة و الثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات آداب کعبه گوارا نکرد
که قتلش موجب استحلال کعبه شود و در این مقام تصحیح نسبت ظاهر الاشکال که با وجود اشعار
و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمد کو بطریق حزم و تقیه نباشد
اجله صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر ایشان چرا تقاعد از رفاقت
و معیت حضرت حسین ع نموده فقط بر منع خروج از مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده
اظهار خیرخواهی نموده و همراه نرفتند و جواب این اشکال مبنی بر تفصیلی است
که بسبطی در کلام خواهد و نیز اینکه شایبه تعصب نسبت به بعض اوهام در ربط و ضبط
تقریر هست و بنا این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث تعصب ابناء جنس طی کشح از تفصیل
نموده بالاجمال اینقدر گفته میشود که معلوم و متیقن میشود که در همین سفر آنچه بمقتضای
قضا و قدر هست از قوه بفعل خواهد آمد و هر گاه مثل ابن عباس که عظمت و جلالت
شان ایشان باتفاق ثابت و متحقق است با وصف اظهار مظنون خاطر خود تقاعد
از رفاقت کردند و با وجود قلق مفارقت و گریه های بی همراه نرفتند
هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را از جانب دیگران هم قبول

باید گرو والمختصر جناب امام حسین علیه السلام سیوم ذیحجه بروایت صحیح و بعضی هشتم ذیحجه
روز ترویه با معدودی از اهل‌بیت و شیعیان و موالیان که با ایشان میشود از مکه روانه
کوفه شدند وخرج متوجها في ثمانين نفراً من اهل بيته وشيعته ومواليه فسمع في اثناء الطريق
بقتل مسلم وتفرق جماعة فهمّ بالرجوع فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب
بثارنا او نقتل فقال الحسين لا خير في الحيوة بعدكم و روانه شد حسین با جمعیت هشتاد و
دو کس از اهل بیت و یاران و غلامان خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار
جماعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت
تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت حسین بهتری نیست در زندگی بعد شما یعنی چون
آنحضرت با معدودی از اهل بیت و یاران و غلامانی از مکه عزم کوفه خروج نمود
در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعه ایشان
استماع نموده عزم مراجعت بمکه کرد اولاد ابن عقیل قسم یاد کرده باتفاق گفتند
که ما معاودت نمیکنیم و بکوفه میرویم تا انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان
میگیریم یا خود ما هم کشته میشویم آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل
اشاره کردند که لطف زندگی بعد ازین نیست در صورتیکه شما همه کشته شوید و من تنها
بمانم و گویند که حضرت امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه جبه بن فرزدق

ش

نشاء ملاقات حسین کردید و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من در آن وقت ورضی دا
که کلام کردن نتوانستم لیکن ایما اشاره کفتم که بکوفه مرو و بمکه روان شو و گویند که چون فرزدق
شاء با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت ببوسید آنجناب پرسید که ای ابا فراس
از کجا می آئی گفت از کوفه و میدانید اهل کوفه را چگونه گذاشتی گفت که دلهای مردمان
با تو اند و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضا و قدر از آسمان نازل است والله یفعل ما یشاء
حضرت حسین در جواب گفت که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت
شدند حضرت حسین متوجه بعراق شد چنانکه میفرمایند ثم سار نحو العراق حتی اذا کان علی
مرحلتین من الکوفة فلقیه الحر بن یزید الریاحی فی الف فارس من اصحاب ابن زیاد شاکی
السلاح بعد از آن روانه شدند بطرف عراق تا آنکه رسیدند بجائی که دو منزل بود از کوفه
پس ملاقی گشت با او حر بن یزید ریاحی همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهیان ابن زیاد
فقال للحسین ع ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک وامرنی ان لا افارقک حتی اقدم
بک الیه وانا والله کاره فما یمکنی الرجوع الی الکوفة ولا سبیل الی مفارقتک پس گفت حر
با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا بآنکه جدا نشوم از
تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا از این کار کراهت کننده ام پس نیست ممکن مرا باز گشت
بکوفه و نه راه بسوی جدائی تو یعنی چون حر بن یزید ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده

گفت که مرا امیر جند ابن زیاد با هزار سلیح برای گرفتاری تو فرستاده لیکن حکم بمن داده
بآن نیست که ترا گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و این هم نمی توانم که ترا بگذارم که
مراجعت بکوفه نمائی فقال له الحسین انی لم اقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله وقدمت
علی رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم علی بیعتکم دخلت مصرکم والا انصرفت
فقال له الحر والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکنی الرجوع الی الکوفة فلا افارقک
حتی اقدمک الیه وطال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم
باین شهر تا رسیدن نامهای اهل آن و نیامدند پیش من ایلچیهای ایشان و شما از
اهل کوفه هستید اگر ثابت و قایم باشید بر بیعت خود در آیم بشهر شما وگرنه
باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامهها و نه ایلچیان را
و نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد و
دراز شد سخن میانه هردو بالجمله چون حسین پرسید سبب آمدن خود بخدمت حضرت
عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه
کوفیان نامهها و قاصدها فرستاده مرا از روی مبالغه تمام طلبیدند و شما که
آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و برقرار بر عهد بیعت خود باشید
رغبت عزیمت شهر شما میکنم والا مراجعت بوطن خود می کنم حر بیچیزی جود

31

از ترقیم نامها و ترسیل قاصدها عرضه داشت گفت که اکنون بازگشت من بکوفه
بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست و گویند که اول حر بر و اگذاشت
حضرت امام راضی نشده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جانب که خواهند
بروند من بکوفه میروم و پیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین با من ملاقی نشد
و بطرفی دیگر رفت که درینحال نامهٔ ابن زیاد بنام حر بدین مضمون رسید که
در اسیر کردن حسین تقصیری بکنی والا بسزائی مبتلا کردی که تحمل آن نتوان
کرد بعد از آن حر بجای خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه من هستند
عرض ماجرا نمایند چندان که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما
چه رود باز مبالغه در بردن آن جناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه
از طرفین کلام بطول انجامید و سلسلهٔ سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه
چون حضرت امام مرتضی حر دریافت چنان عزیمت از کوفه برتافت و سائق
وقائد قضا و قدر کشان کشان آن جناب را بکربلا انداخت حالا بوقعه
بشنیدنی و کارگذاری تقدیر دیدنی ست فانحرف الحسين عن طريق
الكوفة الى كربلا ونزل بها في اليوم الثاني من المحرم سنة احدى وستين ولما نزل
سال عن اسمها فقيل هذا موضع يقال له كربلا فقال موضع كرب وبلاء

فنزل القوم وحطوا الاثقال ونزل الحر قبالة الحسین رضی الله عنه بارض کربلا

پس بازگشت حسین از کوفه راه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید دران تاریخ
دوم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آنجا پس گفته شد
که این مقام معیشت گر آنرا کربلا گویند پس گفت که این جائی کرب و بلاست
پس فرود آمدند قوم و انداختند بارها را و فرود آمد حر و لشکر او مقابل
حسین رضی الله عنه بزمین کربلا در ترجمه طبری وغیر آن نوشته اند که چون
حسین بکربلا رسید حر بن یزید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت
که اینک فوج دیگر فرستاده ابن زیاد میرسد جناب را میگیرند لازم
که شبا شب کوچ کرده بجانب دیگر روند چنانچه آنجناب کوچ کرده
تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده صبح دمید دید که همان
زمین کربلا وارد است و گویند که اینچنین تا هفت شب اتفاق افتاد
که هر شب راه میرفت وهمه بار دم صبح خود را بزمین کربلا می یافتند
تا آنکه کار بجائی رسید که شتران را میزدند از جای خود حرکت
نمیکردند پس چار و ناچار بقضای مشیت کردگار بهمانجا رخت
اقامت گشوده طرح مقام انداخت و همین که خیمه در زمین فرو بردند

بامر

و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت گل میکرد و مشاهده اینحال میبود
که از جا بر رفتن نمیتوانیم که جای هول بود و همین و شنیده و نقل میکنم این از بهمن بست و نیز
در ترجمهٔ طبری هست که چون حسین بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم با جماعه ملائکه تشریف آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند
که ای فرزند من میدانم که دشمنان قصد تو کرده و در صدد کشتنت
افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت محروم اند و نیز دیگر است
که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را برای تو آراسته اند
و پدر و مادر تو منتظر تو نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة والتحیة دست
بر سینه حسین نهاده فرمودند اللهم اعط الحسین صبراً و اجراً حسین از
خواب بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند
و کریمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر
وصول حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید
آنچه از دست حرکتش بوقوع آمد آنرا باید شنید ثم کتب عبید الله
کتابا الی الحسین یطلب له الی بیعة یزید فلما ورد الکتاب علی الحسین ع
فقراه والقاه و قال للرسول ما له عندی جواب فرجع

الرسول الی ابن زیاد فاشتد غضبه فجمع الناس وجهز العساکر وسیّر مقدمتها
عمر بن سعد وکان ولاه الری واعمالها وکتب له فاستعفی من خروجه
الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد اما ان تخرج واما ان تعید علینا کتابنا
بتولیتک الری واعمالها وتقعد فی بیتک فاختار ولایة الری فسیر نحو
عتبه ابن الحسین را از طلب بیعت یزید پس هرگاه نامه حسین رسید پس خواند
آنرا و انداخت آنرا و گفت بقاصد که نیست این نامه را نزد من جواب
پس باز گردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم
و سامان کرد لشکرها را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود
ابن زیاد که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایه ری و اضلاع آن
و نوشته بود سند برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود
برای جنگ حسین پس گفت با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی برای
جنگ حسین و یا باز دهی بما آن سندها که بحکومت ری و اضلاع آن بتو
داده ام و بنشینی در خانه خود پس اختیار کرد ابن سعد ولایت ری را
مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت پیش او کرد
نایره غضب ابن زیاد در بالا شد ادا آورده سری باستمالت شند
بجو

وهمچنین سوخته برخود پیچیده در بند محاربه با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر
برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری با اضلاع آن ساخته بود طلبید با مقدمة
الجیش کشته لشکر گزیده لشکر از پی قتال به کربلا روانه شود و جنگ با حسین نماید ابن
سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را کشیده و خواست که به مقابله و محاربه
حسین برود که ابن زیاد باو نوشت که ای ابن سعد بر حسین خروج کن و برای جنگ او
برو یا از حکومت ری دست بردار منشوری که بتو داده ام آنرا مسترد نما
و در خانه خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده سر دادن حکومت
ری و معزولی از آن نتوانسته بقبول حکم ابن زیاد بر گردید و طلع الی قتال
بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهز جیوشه الیه حتی اجتمع عند عمر ابن سعد اثنان
وعشرون الفا ما بین فارس و راجل فنزلوا شاطی الفرات و حالوا بین الماء
و بین الحسین واصحابه وکان اکثر الناس یرضی بقتاله قد کاتبوه و نقضوا بیعته و بر آمد
ابن سعد برای قتال حسین با لشکرها پس سمت آن ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان
نموده تا ابن سعد لشکرها تا آنکه تجمیع شوند نزد عمر بن سعد بیست و دو هزار
کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند بر کناره آب فرات و حایل شدند
در میان آب و حسین و اصحاب او و بودند اکثر خروج کنندگان که بیعت او

کسانیکه به تحقیق نامه‌ها نوشتند و بیعت با او نمودند یعنی ابن سعد به طمع حطام دنیوی
دین را بر باد داده و ذخیره نکال و وبال اخروی اندوخته به مقاتله حسین بر آمده
لشکر کشیها کرد و ابن زیاد خسران نهاد پی در پی فوجها برای کومک ابن
سعد شقی فرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت بیست و دو هزار از پیاده و سوار هفتم محرم در کربلا
رسیده حائل میانه لشکر حسین و شط فرات گردیده بر کنار آب لشکر فرو کشیده و مردمان
آب را از لشکر حسین باز داشته عرصه بر ایشان تنگ ساختند چندانکه جگرهای یاران و موالیان
صغار و کبار اهل بیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر برای یک قطره آب
و از تشنگی بی تاب و توان و سینه بریان و کباب گشته در این حالت بریر همدانی که
از لشکریان حسین ابن علی بود به خدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر رخصت فرمائی نزد ابن سعد روم
استجازت آب طلب کنم ارشاد شد که اختیار است پس بریر همدانی نزد ابن سعد رفت
با او در خورد و سنت سلام که شعار اسلام است ترک داد ابن سعد خطاب
با بریر همدانی کرده گفت که ای برادر همدانی ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان
نیستم و خدا و رسول را نمی‌شناسم بریر همدانی جواب داد که وای بر اسلام تو
که دعوی مسلمانی میکنی و خروج بر پسر رسول و اولاد بتول نموده کمر به قتل ایشان
بسته و تشنه برای خون ایشان گشته و فرات دریائیست که سگ و خوک

از آن

سگان این آب میخورند و حسین بن علی و برادران و فرزندان و زنان اهل بیت عفت و طهارت از
تشنگی جان بلب داده اند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را
می شناسم و مسلمانم پس ابن سعد گفت که ای یزید همدانی هست آنچه گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی
بگذاشتن حکومت ری و اضلاع آن نمیشود پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را
بخدمت حسین عرض نمود و مناسب این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست و
خلاصه آنش اینست که شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفتند
که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش حلال دانستند و من بگوش خود شنیده
ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و هما ریحانتای من الدنیا آمده اند که چون لشکر
ابن سعد آماده بجنگ شدند حسین بن علی علیه السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان ایستاد و با
بعد حمد و ثنای خدای خطاب بلشکریان یزید نموده تکلم نمود که ای مردمان ببینید که من کدامم
و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما را ریختن خون من و
هتک حرمت من درست است یا نیست و من پسر دختر نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول
خدا نیستم ابا حمزه سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حق من و
برادر من سید شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضایل و مناقب خود بیان
فرموده حجت را بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد را بر لشکر حسین

بند نموده کار بر اهلبیت تنگ گرفتند حسین بن علی با ابن سعد نوشت که از سه کار یکی را اختیار کن
یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازتم بده که بجانب عزیمت شهری دیگر کنم و آنجا بنشینم
یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد خواست که باین تا بابن زیاد بنویسم چون ابن زیاد مایه
فساد بود نوشت او بتهدیدی بر ابن سعد کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید بدارد بشهر والا اورا
باید کشت و من ترا برای جنگ فرستاده‌ام نه برای صلح باید که بکار قتال با او گرم کنی والا
بجای تو دیگری میفرستم چون نامه ابن زیاد بابن سعد رسید همان وقت صف آراست و لشکر را بمقابله در است
کرد و گفت که ای حسین من بسیار خواستم که بیعت با یزید کنی و من بجنگ تو مبتلا نشوم این کار
سرانجام نیافت اکنون کار افتاده بجنگ باید شد و خبر نوشتند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
پس پشت گرفته فرود آمدند و خیمه گاه حسین ریگستان بوده آب هرگاه که منع کردند چاه ها
کندیدند تا بپنجاه دست کاویدند آب نیافتند اهل بیت نبوت و دیگر یاران و
موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی را طاقت گفتار نماند و با اشاره
سخن میگفتند و با تحمیم بسیار میگذرانیدند چون بیطاقتی بر زنان و کودکان از حد در گذشت
حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستاد بر سر آن نگذاشتند که آب
بگیرد عباس را مجروح کردند و همراهان او را کشتند عباس زخمها خورده بخدمت حسین
رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شمشیر آبی نصیب ما نشد فی الجمله و بعضی

روایت

روایت کرده اند که خیمهٔ حسین در صحرا استاده بود شخصی بخدمت آنحضرت حاضر شد
دید که آنجناب مشغول بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاری است
عرض نمود که چگونه وارد این موضع شدی فرمود که کوفیان نامه‌ها نوشتند
و قاصدها فرستادند و مرا طلبیدند و این زمان تشنهٔ خون من شده اند
و اکثر از خارجین نقبای من کسانی هستند که دست به بیعت من داده اند
و از ترجمهٔ صواعق منقول است که چون حسین این سخن گذشت نصیحت
برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد و میگریست که وقت رحلت فرموده
بودند که ای حسین از سفهای کوفه و اعیان آن بر حذر باشی و بر اقوال ایشان
خروج نکنی که موجب خفت و هلاک تو گردد و در ترجمهٔ طبری است
که حسین در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت نمود و امر بمصابرت نمود زنان
بگریه در آمدند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان
برداشته گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من کردند و باز عهد شکستند بار
تو داد من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه شما
نیکو کردید و شرط خدمت بجا آوردید و شما اندک اید و ایشان بسیار شما را
از بیعت خود بیرون کردم هر طرف که خواسته باشید بروید و من از جان خود ناامید شده ام

همه عرض نمودند که این از ما نخواهد شد که ترا بدست اعدا این قوم سیاه ستمکار بگذاریم و جان
خود سلامت بر کنیم فردای قیامت بعین حضرت چه عذر گوییم ما همه جانهای خود را پیش تو
فدا میکنیم پس مضمون این شعر را گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم
همراهان آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند و
منتظر شهادت نشستند که لشکر ابن سعد بمقابله درآمده آماده کارزار گردید
پس آنچه اتفاق افتاد آنرا باید شنید فلما نظر ان القوم قاتلوه امر اصحابه فاحفروا
حفیرة شبیهة بالخندق حول العسکر وجعلوا لها جهة واحدة یکون القتال منها
و رکب عسکر ابن سعد و احدقوا بالحسین و زحفوا و اقتتلوا پس هرگاه یقین دانست
که البته جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس ساختند
لشکری شبیه بخندق گرداگرد لشکر و گشتند برای آن جهت واحد که تا باشند
مقاتله از آن در این حال سوار شدند لشکرهای ابن سعد و در غره کردند لشکر حسین را
و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین بطور یقین دانست که لشکرهای
ابن سعد دست از تعرض بار نخواهند داشت و برای جنگ ایستاده اند اصحاب خود را
حکم فرمود با آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت نمایند
پس یاران آنجناب لشکری گرداگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و برای آن راهی

لشکر

دانستند که آن راه برای جنگ برآیند و کارزار نمایند و همین را اصحاب حسین
این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه‌گاه حسین را حلقه نموده بجنگ پرداختند
و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون محرم الحرام رسید و صبح عاشورا
از افق مشرق بطلعت رسید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابل جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحیة والثنا بعد ادای نماز صبح بر جماره نشسته و روی
لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی صلی
الله علیه وآله وسلم خطاب بطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان
ببینید که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم میکنند و جهودان اگر اثری از
آثار موسی یابند آن را عزیز میدارند و من جگر گوشه دختر پیغمبر شما هستم که بقتل
من کمر بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلعم مرا فرزند خود خوانده است و عزیز
داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص
دشمن جان من شده اید یا مال شما بر ذمه من است که طلب آن مینمایید یا دیگر مطالبه دارید
که برای آن عرصه بر من تنگ کرده اید من به مدینه منوره بر گور جد خود نشسته بودم
مرا از آنجا کشیدید بمکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید و نامه‌ها نوشتید بر قول
شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه خواند

جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شما است و شما را بر من حجتی نیست و
اشتر را بخوابانید و بر اسب سوار شده صف بیارایید تا ایشان با شما جنگ کنند گویند
که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود دشنام بر آن جوان
داده بمیدان وغا آمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسین روشن کرده اند
تا کسی ایشان را نیازارد گفت ای حسین بشارت باد ترا با آتش که پیش از آتش آخرت
الحکایت در حق او دعای بد کرد همان دم پای اسبش در رکوی افتاده و او در میدان
خندق پر آتش انداخت آخر آن ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن یکی از
از لشکر ابن سعد برآمده مبارز جوست از این طرف دو کس بمقابله برآمدند
و آن بی رحم را کشته بجهنم فرستادند و گویند که هرگاه مبارز از
جنگ لشکریان ابن سعد میخواستند یاران امام مظلوم پیش قدمی میکردند و بحوالی آن سرور
تمسک کرده اند و میگفتند که یا ابن رسول الله تا از ما یک کس زنده و مستقیم است
ترا بجنگ نمیگذاریم بالجمله لشکریان ابن سعد دریافتند که یاران امام حسین
دل برگ کرده اند بمقابله فرادی فرادی میدهند هر جنگ بتواتر آمدند از مقابل
یک کس نخواهند برآمده مبارز حسین را از یاران میگرفتند تا آنکه برکه شکسته از
لشکریان حسین براجنگ بیرون رفتند زنده نماند و از اینجاست که میگویند

و ابن زیاد

ولم یزل یقتل من اهل الحسین رضی الله عنه من اصحابه واحد بعد واحد الی ان قتل منهم
ما ینیف علی خمسین رجلاً و همواره کشته میشدند از اهل بیت حسین علیه السلام و یاران
او یکی بعد یکی تا اینکه کشته شدند از ایشان زیاده بر پنجاه پس فعند ذلک صاح الحسین
اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله
علیه و اله و سلم پس در اینجا و یاد کرد حسین علیه السلام آیا فریادرسی هست که بفریاد
ما رسد [illegible] آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله
و سلم یعنی چون اکثری از یاران و موالیان اهل بیت بقتل رسیدند و زیاده
بر پنجاه کس از اهل و اصحاب حسین جام شهادت کشیدند حسین بفریاد آمده اظهار
استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود
که درین حال کدام کس از مدعیان اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد فاذا
بالحر بن یزید الریاحی تقدم و کره قد اقبل علی فرسه الیه و قال یا ابن رسول الله
انی کنت اول من خرج علیک و انا الآن فی حزبک فمرنی ان اکون مقتولا
فی نصرتک لعلی انال شفاعة جدک غداً ثم کر علی عسکر عمر بن سعد فلم
یزل یقاتلهم حتی قتل و قتل معه اخوه و ابنه و مولاه القائلین پس ناگاه
حر بن یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او بتحقیق متوجه شد سواره بر اسب خود

بطرف حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا اینکه گردم من
اول لشکریکه خروج کرد بر تو و اکنون در گروه توام پس بفرما مرا اینکه باشم
کشته شده در پیش روی تو تا بیابم شفاعت جد ترا فردای قیامت پس حمله
کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کرد با آن قوم تا آنکه کشته شد و گفته اند کشته
شد با او برادر او و پسر او و مولای او نیز یعنی حضرت حسین آواز بر کشید و صدای
استغاثه آن امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی همینکه شنید جناب سید الشهدا و فرزند
رسول خدا را ملاحظه کرد توفیق سعادت ابدی از اطاعت ابن سعد خود را یکسو
کشیده و بسان عقاب تیز رو از رفاقت یزیدیان انحراف ورزیده بحضور
امام مظلومان بشتافت و بعرض رسانید که منم آنکه از اولین خارجین بقتال تو بودم اکنون پشیمان
از سابقه اعمال بحضور تو آمده ام که جان حقیر را در هوای نصرت تو گذارم
و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست آرم این بگفت
و بمعیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت و این چهار تن
چندان بعرصه مقاتله کر و فر دادند که بسیاری را از قوم اشقیا به
تیغ و تیر کشتند شادان بمنزل شهادت رسیدند مختصر چون یاران
و موالیان حسین یک یک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را

فدا

فدای نولانی فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از چند از عزیزان
دو قربان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالا نوبت من است و خواست که
از صف قتال برآمده متوجه لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر
خویشان فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی در قالب داریم نمیگذاریم چون از ایشان
هم یکی بعد دیگری کار خود کرده بدرجه شهادت فایز گردیدند چاره نماند
نوبت مقاتله سید الشهدا تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه تا شنیدنی
بود شنیدنی است و هرچه تا دیدنی بود دیدنی بود فالتحم القتال حتی قتل اصحاب
الحسین باسرهم و ولده و اخوته و بنو عمه و بقی وحده فخاز بنفسه و سیفه
مصلتة فی یده لم یزل یقاتل و یقتل من یبرز الیه حتی قتل منهم الکثیر فاثخنته
الجراحات والسهام نافذة من کل جانب پس شهدا در سید قتال تا آنکه کشته
شدند همه یاران حسین فرزند او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آنحضرت
تن تنها پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دست
او پس اشقیا را مقاتله میکرد و میکشت هرکسی که می برآمد بمقابله او تا آنکه کشته
از ایشان بسیاری پس گرفت او را زخمها و تیرها نیز رسیدند بر بدن او
از هر جانب یعنی چنین نائره قتال بعنان فلک رسید و کار از یاران و موالیان و فرزندان

وبرادران وعمزادگان در رفته نوبت بکارزار بحضرت سید الشهدا حسین تنها

سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قوم اشقیا در رفت وزبان بلاغت ترجمان

را باین اشعار آبدار انشا ساخت شعر انا ابن علی الخیر من آل هاشم کفانی

بهذا مفخرا حین افخر ﴿ وجدی رسول الله اکرم من مضی ﴿ ونحن سراج الله فی الارض

نزهر ﴿ وفاطمة امی سلالة احمد ﴿ وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر ﴿ وفینا کتاب الله

انزل صادقا ﴿ وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر ﴿ وهر کسیکه از لشکر مخالف

روبرو میگشت اورا میکشت تا آنکه جم غفیر و جماعه کثیر از دست و تیغ او

بهاویه دوزخ شتافتند و ترک محاربه کرده بتیغ و تیر فوج مخالف او تا بآخر لشکر

عرصه بمقاتله بر لشکر اعدا تنگ شد بر رو و حمله کرده او را زیر تیر گرفتند چون

این هم کاری نشد شمر ذی الجوشن حیله دیگر انگیخت و آتش تدبیر تازه در کانون

قریحت چنانکه شنیده باشید واقبل الشمر و الجوشن السکونی فی کتیبه فحال

بینه وبین رحله وحرمه فصاح الحسین ویحکم یا شیعة الشیطان انا الذی اقاتلکم

ما لکم تتعرضون للحرم فالنساء لم یقاتلنکم فقال الشمر لاصحابه کفوا عن النساء

واقصدوا الرجل فی نفسه فما لوا بالسهام والرماح حتی سقط علی الارض شهیدا

وحز راسه نضر بن خرشه فلم یقدر علی قطع راسه فنزل خولی بن یزید

لعنه

فقطع رأسه وفی روایة فقال الشمر لاصحابه ویلکم ما تنتظرون بالرجل وقد اثخنته
الجراحات وتوالت علیه السهام والرماح حتی وصل سهم شقی من الاشقیاء الی حنکه
فسقط من الفرس وضربه شمر علی وجهه فاورکه سنان بن انس النخعی فطعنه برمح
فنزل خولی بن یزید لیقطع رأسه فارتعدت یداه فنزل اخوه شبل بن یزید
فقطع رأسه ودفعه الی خولی و بعضی گفته اند شمر ذی الجوشن ملعون با لشکر خود پس حایل
گشت در میان امام مظلوم و خیمه حرم او پس فریاد کرد حسین وای بر شما
ای گروه شیطان منم آنکه قتال میکنم با شما نیست بر آنچه شما متعرض میشوید بحرم
هرآئینه زنان قتال با شما نکرده اند پس گفت شمر باصحاب خود باز ایستید از زنان
و قصد کنید بسوی این مرد پس میل کردند به تیرها و تیرها تا آنکه اقدام بر زمین
نهنده شده و خواست که ببرد سر او را النضر بن خرشه پس قدرت نیافت
بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسب خولی بن یزید پس برید سر او را و در
روایتی است که پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه انتظار میکشید باین مرد
و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و بجایی رسیده تیر و تیرها و نیزه ها تا آنکه
رسید تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسب و برد شمر
شمشیر بروی او پس رسید او را سنان بن انس نخعی پس بنیزه زد او را

به نیزه و فرود آمد از اسب خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای او
پس فرود آمد از اسب برادر او شبلی بن یزید پس ببرید سر او را و بعضی اخبار
نسبت این امر بخود خولی مخذول چون لشکریان ابن سعد بقتال و محاربه
سید الشهدا علیه افضل التحیه والثنا در خود ساقط شدند شمر بدبخت حیله گرانه
خود را با جماعتی در میانه حسین و خیم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض باهل بیت
نبوت دراز کند که امام مظلوم نعره برکشید که یا شیعة الشیطان زده فریاد کرد که من با شما
می‌جنگم این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می‌تازید بمجرد اصغای این چند لعین
مهابت انتما شمر از تعرض مخیم سراپرده عصمت (عفت) و طهارت دست کشیده
با همراهان خویش متوجه بآن حضرت گردید پس [illegible] شمر و [illegible]
دیگر فوج اخر حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفته آنقدر
باران تیر و نیزه از هر سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکه تاز رسید
و عنان لجام تسلیم و زجماعت گرفته از پشت اسب بر زمین شهادت افتاد و عنان
عزیمت از حیات این جهانی بیات نیستی کشیده رخت اقامت بفردوس اعلی
کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دائره نصف النهار بوده
که جزء اول از اجزای وقت نماز پیشین است و گویا اجمال دال بر آنکه نشانه تکبیر افتتاح
الخ

بر پشت ابرش و رکوع بعد العراء از آن و سجده هنگام وصول بر زمین دست
داده باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بدم و اپس گشاده
... قاطع سر مبارک ست در اصل رساله مرویست و اصح
آنست که این شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بد مآل
نوشته اند اگرچه بادی این شناعت نضر بن خرشه را گفته اند و در
روایتی هست که چون تن مبارک بکثرت جراحات سهام و رماح غربال شد
شمر ملعون تحضیض باصحاب خود کرد که با وصف مشبک شدن بدنش
بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست
بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت
اسب بر زمین افتاد و در همین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک
حواله کرد و سنان بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح
ساخت و خولی بن یزید از اسب فرود شده خواست که بقطع سر دارد
که دستش لرزید و شبل بن یزید با دست زد برادر شغال از اسب فرود
آمده سر مبارک را از تن بریده پیش برادر خود خولی انداخت و تعداد آن
آنچه از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه و یس رفت

بیانش میرود ثم دخلوا علی الحرم و اسروا اثنی عشر غلاماً من بنی هاشم
ومن کان من النساء پس در آمدند بر حرم محترم و اسیر کردند دوازده
کس را از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بود از زنان و امر عمر
و شمر نفراً فرکبوا خیولاً واوطئوا الحسین و حکم کرد ابن سعد و شمر که ده نفر را
پس سوار شدند بر اسبها و پی سپر ساختند تن حسین علیه السلام را و ارسلوا
الراس المکرم مع بشیر بن مالک و خولی بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر مکرم
امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون
سر حسین مظلوم را به خنجر بیدادگری از تن جدا ساختند و تیغ بر ساکنان دودمان نبوت
و نبالت را به تیشه ظلم بریدند گویند که قیس بن اشعث پیراهنش از تن
بی سر او کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر با بسیار اهانت خود نیز
قصد خیمه اهل بیت عصمت و طهارت نموده تاراج کرد جهت علی بن الحسین
که بر بستر بیماری افتاده بود دیدمش که نظر شمر بر جانش افتاد خواست که او را
بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت سبحان الله مسلمانان اطفال کفار را نمی‌کشند
و تو این کودک بیمار مسلمان را میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد
فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که اینهمه امیر ابلیس

باید رسا

41

باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین دوانید چنانچه بیست کس از سواران جسم شریف
و تن لطیف حسین را پامال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن
مبارک ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر
بن مالک و خولی بن یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهل بیت
بر شتران بی پرده سوار کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه
بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را
در گور نمود و تن حسین و همراهیانش تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی
دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که قریه ایست بر کنار فرات فراهم شده
تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی شهدا را
یکجا کرده دفن کردند حالا تفصیل اسامی شهدای اهلبیت که با جناب
سید الشهدا در کربلا شهید شدند باید شنید و بنمک غم از دل
بر زخم دل ماتم این اخبار اهل عالم را باید پاشید و استشهد معه رضی الله عنه
خمسة من اخوته العباس بن علی و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله
بن علی و جعفر بن علی و ثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن الحسن و

وعبد الله بن الحسن وعمر بن الحسن وقتيل ابو بكر بن الحسن وقتل معه ابناه علي الاكبر فانه قاتل
بين يدي ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله قتل صغيرا بكربلا جاءه سهم غرب وهو
في حجر ابيه فقتله وقتل معه محمد وعون ابنا عبد الله بن جعفر وعبد الله وعبد الرحمن بن و
جعفر بنو عقيل بن ابي طالب فهولاء مع الحسين ستة عشر رجلا او سبعة عشر
رجلا من خيار اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد استشهدوا
يوم شد و شهيد شدند با حسين عليه السلام بعضى از برادران او عباس بن علي
وعثمان بن علي ومحمد بن علي وعبد الله بن علي وجعفر بن علي وكسى از پسران
حسن برادر او قاسم بن حسن وعبد الله بن حسن وعمر بن حسن وگفته شد ابو بكر
بن حسن و شهادت يافتند همراه سيد الشهدا و دو پسر او علي اكبر پس از آنكه تشنه
او مقاتله كرد بحضور پدر خود تا آنكه كشته شد در معركه و شهادت يافت
وعبد الله شهيد شد در صغر سن بكربلا رسيد بحلق او تير بدبختى در حاليكه او در كنار
پدر خود بوده پس كشت او را و شهيد شدند با امام مظلوم محمد و عون برادر
پسر عبد الله بن جعفر بن ابي طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقيل بن
ابي طالب پس اين جماعه همراه حسين عليه السلام شانزده يا هفده مرد
از بهترين اهل بيت رسول خدا صلعم بتحقيق شهيد شدند آن روز مجملا بعضى

از برادران

و برادران جناب سید الشهدا یعنی عباس و علی و محمد و عبدالله و جعفر ابنای علی مرتضی ع
مقابل ایشان عبدالله و احمد و عمر و نوفل ابوبکر نیز از فرزندان حسن بن علی ع برادر
بزرگ او و هم کسی از فرزندان ایشان یکی علی اکبر که بظهور پدر بزرگوار در معرکه
جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشیده و دیگری عبدالله که بعضی او را علی اصغر
گویند در خردسالی از صدمه تیر بدبختی از بدبختان فوج اعدا که بر حلق
معصوم رسید در کنار پدر جان داده و محمد و عون دو کس از پسران
عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و عبدالله و عبدالرحمن و جعفر پسران
عقیل بن ابیطالب و محمد بن ... نفر با هفده کس از خیار اهلبیت رسالت
در معرکه کربلا همراه سید الشهدا محض قصبات السبق در مضمار شهادت
گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن روز شهید شدند
و علی اوسط که لقب شریفش زین العابدین است در روز واقعه کربلا بیمار
و بستر الم را ... بعد شهادت برادر خود یعنی حضرت علی اکبر بخدمت
امام آل عبا حاضر شد عرضه داشت که اجازت رود تا با دشمنان
جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم آنجناب فرمود
که ای فرزند تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته

نشود نسل رسول بالکلیه منقطع و دو وجه رسالت از بیخ و بن بر کنده شود
باش که هنوز با تو حساب ها است در عقب من با دشمنان بجا آرند از سر
و همواره بصبر و شکر پردازی باید دانست که در اولاد و سر نقل است
امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الصفوة ابن جوزی نقل است
که امام حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه
و سکینه بوده‌اند و ابن الاخضر در معالم العترت گفته چهار پسر و دو دختر
بوده‌اند و عبد الله را اضافه بر آن سه پسر نموده و حافظ محب الدین ابو العباس
در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین ع شش پسر و سه دختر
بوده‌اند دو پسر که زیادتی نموده علی اوسط و محمد است و دختر زینب و گفته
بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است و بعضی از آن سه علی اوسط
گویند و محمد و جعفر سه طفل شیرخوار هستند شاید قبل بلوغ وفات یافته
باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقعه کربلا شهید شدند و علی زین العابدین
مانده و حق تعالی الحال برکت در اولاد و سر نقل حضرت امام زین العابدین
بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد آن حضرت پر شده و تا قیام قیامت
زمانه زمانه از این فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی از مراتب

بجار

143

جناب مصنف علامه علیه الرحمه مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام با اوسط
وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی
زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر است و در سال
عمر کلان تر بودند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است
بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیرخوار
بودند بحضرت امام ایشان را بجهت علیه السلام در کنار گرفته زبان
خود برای تسکین عطش در دهان ایشان میداده بودند که ناگاه تیری
از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسید و در کنار پدر جان داده و یک دختر
هم با حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و دیگر با حضرت
قاسم منسوب بود در آن وقت هفت ساله عمر داشت و در روایت نکاح
ایشان با حضرت قاسم غلط است در آن وقت فرصت انکار بود
و آنکه مشهور است که حضرت سکینه در زندان شام فوت شدند
این هم غلط محض است چنانکه ایشان تا دیر ایام زنده ماندند و
بالخصوص با ابن زبیر منکوحه شدند و پسر عمه زاده حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان

حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میداشت و همراه شوهر خود که حسن
مثنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه ماند و در دشت
کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین شهربانو ملقب به سیده
دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان ساسانی بود و نام
مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مره بن عروة بن مسعود که سردار
بنی ثقیف بود و نام مادر پسر سوم که شیرخواره بود پیدا نیست
اینقدر معلوم است که از عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر
سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی که از بنی کلب بود
و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بیشتر دوست میداشتند
و نزد حضرت ایشان عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری گفته
و مرحوم اند لعمری اننی لاحب ارضا تحل بها سکینة والرباب
یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب
در آن بنشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان
حضرت امام علیه السلام در مدینه متوقف مانده بود ام اسحق دختر
حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی که عشره مبشره مشهور و معروف اند

و اهل

و حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعهٔ کربلا که در سنه
شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری
متولد شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهربانو
و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت
زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که بشرف شهادت
رسیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمرو ابوبکر و از فرزندان
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی
و عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبدالله بن علی و حضرت جعفر بن علی
شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از مزار حضرت امام در کربلا
دور است تربت روضه ایشان جدا است و دیگر شهیدان کربلا در
روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از
آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذیحجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید شده
بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم
کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند
محمد و ابراهیم نام داشتند و عبدالله و عبدالرحمن و جعفر پسران عقیل بن ابی طالب.

که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبدالله بن جعفر طیار برادر حضرت علی
کرم الله وجهه دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند
و خواهرزاده‌های حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب
حقیقی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی
حضرت امام بودند با عبدالله بن جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین
و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر السن در بندیان رفتند
و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهربانو زوجه حضرت امام و حضرت
سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت که همراه بودند در بلاد شام
رفتند انتهی کلامه الشریف این شصت جان همراهان کربلا که همراه سید الشهدا
بودند اما از روز و سال شهادت پس بنابرایش مروی و کان شهادته یوم
عاشورا السنه احدی و ستین من الهجره و له یومئذ ست و خمسون سنة
و خمسة اشهر و خمسة ایام و بعد شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا را
سال شصت و یکم از هجرت و سن شریف آنحضرت آخر و پنجاه و
شش سال و پنجاه و پنج روز بوده نوشته نخواهد بود که شهادت جناب
سید الشهدا در دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم روز جمعه بعد

روز اول

زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده و سنین عمر شریف
دوران از روز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز رسیده بود چه ولادت
با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا
سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف آن کرام کاست پنجاه
و شش سال و پنجاه و پنج روز باشد اگر چه در این باب اختلاف روایات بسی
هست لیکن صحیح و معتمد همینقدر است که بر این اقتصار افتاد القصه چون
سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا با اسیران اهل بیت
رسول خدا بکوفه رسیدند هر چه از زحمت و غبار و جور و بیداد ابن زیاد
لعین وقت سر زدن بر دندان مصطفی رفت شمه از آن ارشاد میرود و از آن جمله
ابن زیاد بالرأس المکرم قد دیر به فی سکک الکوفه ثم ارسله مع رؤس سایر
الشهداء و سبایا اهل البیت الی یزید بن معاویه مع شمر ذی الجوشن
و کان بدمشق ثم وجه ذریة الحسین و راسه مع علی بن الحسین علیهما السلام
الی المدینه انا لله و انا الیه راجعون و حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص
سر مکرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس فرستاد سر مبارک را
با سرهای باقی شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معویه با شمر

ذی الجوشن و بود یزید بدمشق بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین

و سر مبارک او را با سایر شهیدان علیهما السلام بطرف مدینه و برای اعدا ایشان

و ما بسوی او تعالی باز گشتگانیم بر ناظرین کتب سیر و اخبار و ماهران

آثار و اخبار مخفی و محتجب نبوده باشد که هر گاه اسیران اهل بیت رسالت

و شیدایان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک سید الشهدا و سایر شهیدان

دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله تعالی الی یوم القرار

فرا با زمین خود بنیاد نهشته با هیبت و وقار در کوشکی نشسته در خانه

بار عام کرد چون وضیع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایای اهل بیت

مصطفی و ذکور و اناث ذریه رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود

طلبید همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظر نحس رسید بار بار

میدید و تبسم میکرد و بچوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد

زید بن ارقم که از صحابه کبار و در آن مجلس حاضر بود گفت که ای ابن زیاد چوب

خود را از دندان حسین بردار و بار دگر بر آن مزن بخدا که من بارها دیده ام

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می بوسید بعد از آن

زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرده سیلاب خون از جویبار دو دیده

روان

46

دندان کرد ابن زیاد ملعون چون سخن زید بن ارقم شنید و حال گریه او را
بخشم آمده بگفت بخدا ای که چشم شما پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی
و چنین خرافت همی رسید من ترا می کشتم و گردنت میزدم پس زید
بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو چیزی که ترا غصه دهنده تر
و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا صلعم حسن را
بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید و دست مبارک بر سرهای
ایشان نالید و فرمود که ای بار خدا ایشان را بتو و مومنان صالح
امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت المردم
حق شناسی از شما خوشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید و ابن مرجانه
یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر سر منبر
رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین یزید و لشکر
او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را بکشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان
راند که عبد الله بن عفیف از جای خود بر جست و گفت که ای دشمن خدا
و عدوی مصطفی صلعم تو دروغگو هستی و پدر تو و آنکس که ترا امیر ساخته او نیز
دروغگو است که ای بر حال خسران باش که اولاد پیغمبر را کشته بر بلندی منبر رسول خدا

دلیل و خوار کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان نیست ایستادی و از خدا نمی‌ترسی

نداری که چنین دروغ قبیح میگوئی و نداره کذب قبیح می‌دانی روایت

کرده‌اند که دمیکه اسیران اهلبیت را بحضور ابن زیاد حاضر کردند

الحمد لله الذی اکذب و اکذب شکر خدا که سخنی فرا نمود سخنان شما را سخنی داد

حضرت ام کلثوم جواب دادند الحمد لله الذی اکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا

شکر خدا را که گرامی کرد ما را بمحمد ص و پاک کرد ما را پاک کردنی باز ابن

زیاد گفت کیف رأیتم قدرة الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم

در جواب فرمودند سیجمع الله بیننا و بینکم و یقضی بیننا و بینکم زود است

که جمع کند خدای تعالی میانه ما و شما و انصاف فرمایند در میان ما و شما در روز

قیامت ابن زیاد از این جواب باصواب برآشفت و گفت هنوز اینقدر دلیری

و تندی در کلام است میخواست که عقوبت کند که گفتندش سخن زنان را اعتباری

نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن حسین افتاد پرسید که این کیست گفتند

که علی بن حسین بن علی است گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست ندارم

از نسل فاطمه نرینه باقی ماند شخصی شمشیر خواست که علی بن حسین را

کشیده بر دو بیرون قصر بکشد که حضرت زینب او را در کنار گرفته

خود را

خود را اسیر کرده و گفت که اگر می کشید ما را بکشید که از بنی فاطمه یک
کس باقی نمانده است که محرم ما زنان اهلبیت باشد اگر او را هم بکشید
ما جمله زنان بدون محرم بمانیم این زیاد را از کلام حضرت زینب
در گرفت و از سر خون علی بن حسین درگذشت گویند که چون زنان اهلبیت را
بر شتران بی پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال
خرابی دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه
حالا چرا گریه می کنید این همه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما
رفت ما را شما کشتید و باز می گریید و این ابیات بر زبان عفت بیان
راند نظم ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم خیر الامم بعترتی
و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی السوء من ذوی رحمی نظم جواب چیست شما را اگر سوال کند
محمد عربی از شما بروز جزا که آن چه بود که با اهل بیت من کردید
چو من بملک بقا رفتم از سرای فنا جزای آنکه شما را بحق نمودم راه
روا بود که بکینه ها بما رسد ز شما القصه ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران
اهلبیت حکم داد که ایشان را در بندخانه دارند و سر حسین را بر یزید

گذاشته در کوچه های کوفه بگردانیدند چنانچه دست علی بن حسین السجاد و دیگر
اهل بیت را گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین را بر نیزه
بسوار کرده خانه بخانه در سکک و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم
مروی است که چون سر حسین بر در خانه من گذشت و بر بام که بوده
بودم و من در غرفه نشسته بودم چنین که مقابل من رسید شنیدم که این
آیه میخواند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا زید بن ارقم
گوید که هرگاه این آیه از زبان سر مبارک شنیدم چنان دیدم که تمامی موهای بر تن من
بر خاست و گفتم یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر است بعد از آن بن زیاد
سر سید الشهدا و سایر شهدای دشت کربلا و جمله اسیران اهل بیت را با شمر ذی الجوشن
به سوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد لعین قافله زنان و یتیمان اهل بیت را بر شتران
بی پرده سوار و سر حسین بر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید وا ویلا و وا مصیبتا
از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله شتران اهل بیت
بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحقه را خبر شد قصر را آراسته و تخت بر جای
خود بر قرار داده و در ربار که جمله علمای شام پیش او حاضر بودند حکم با احضار اسیران داده
با سرهای شهدا با زنان و یتیمان اهل بیت بحضور آوردند چنانکه

سر [illegible]

یکبیک را از شهیدان دیدند و چون صاحبان سر را آن سر شهیدان آغاز کردند شهیدانه شنیدند الخون
سر مبارک آن حضرت سید الشهدا علیه السلام را بیش از کوه است و بانظارها جراحی چنگ
با یمنت و افتخار بردند از پا ضعفای واقعه کربلا و شاهده صورت سیاه پای و سرهای جان سنان
شهیدان المنا ای است نثار رو و فرح و نشاط از ناصیه حال آن خسران طال می یابد چنانچه
ابیات ابن الربعری یعنی شعر عه لیت اشیاخی ببدر شهدوا تا آخر می خواند
و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان شاه شهیدان
را می زد و میگفت که ای اباعبدالله مرا گمان نبود که سنین عمرت تا این مدت رسد
و سر و ریش تو از خضاب محفوظ ماند و در مناقب آل داود منقول است که و لذا
شناعیست که سر مبارک حسینی پیش یزید پلید بردند لعین در شادی شد و
خمر میخورد و سر مبارک را بانواع اهانت میکرد در غیبت بعضی صحابه رسول صلی الله
علیه و اله و سلم برخاستند گریان آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی این را حکم قتل کرد و بعضی
صحابه آن ملعون از کردن بر در گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود
چون صورت خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان دید طاقت نیاورد و از دست ضبط بر آمد با یزید پلید
مخاطب شد و گفت قطع الله یدک چوب بر لب و دندانی می زنی که بوسه گاه رسول خدا
علیه الصلوة و الثناء بود یزید ملعون بغضب رفته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت

تو با رسول خدا را با او نمی شد این توقف کرد تا شد میر دم سپهر گفت سبحان الله

در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه گان رسول و فرزندان پیغمبر خدا چنین

کردی [illegible] هیچ کافر با مسلمانی نکند این گفت و از آن مجلس برخاست و بیرون رفت

از یهود اندر آن مجلس حاضر بود هرگاه سر حسین را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت

سر آن کس است که داعیه مقابله با خلیفه و اراده خلافت برای خود کرده بود گفت

مگر صاحب این سر شرافتی داشته که هوای داعیه خلافت بر سر خود داشت یزید گفت

که آری از اشراف عرب [illegible] بود یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادر کیست

یزید گفت نام او حسین و نام پدرش علی ابن ابی طالب و نام مادر او فاطمه بود

گفت فاطمه دختر که بود یزید گفت دختر محمد رسول الله بود یهودی گفت معلوم

شد فرزند پیغمبر شماست گفت آری یهودی [illegible] انگشت حیرت

به دندان گزید و [illegible] گفت ای یزید [illegible]

داود [illegible] واسطه [illegible] هنوز یهود [illegible] جد ارند   تعظیم

و عزت و احترام [illegible] بجای آرند محمد عربی رسول شما [illegible] زمان

رفته [illegible] معامله [illegible] او [illegible]

کس [illegible] دیده [illegible] که [illegible]

۱۱۲۰

یزید چوب بی ادبیها با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت
که در بعضی از جزایر نشان سم خر عیسی باقی است تا ایام هر ساله بزیارت آن
می بردیم و نذور از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه می بریم و مراسم تعظیم و تکریم آن
بجا می آوردیم یا آنکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت و احترام آن بجا می آورید
حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر
کردید یزید گفت اگر تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا میکشتم رسول قیصر گفت
که شرمت نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا
و اولاد او را نگاه نداشتی یزید جوابی بجز سکوت ندیده متوجه بطرف زنان
و یتیمان اهلبیت شده زینب و ام کلثوم و علی بن حسین را نزد خود طلبید
چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت واجداه
وا محمداه بعد از این خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را
در حرم پرده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را
با سر برهنه بر شتران سوار کردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی
فردای قیامت از عهده عمل خود چه جواب توانی برآمد یزید
پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین و دختر

فاطمه زهراست پس ازان کلثوم برخاست و بر سر حسین افتاده لب و دهان
خود را بران لب و دهان چندان مالید که بیهوش بر زمین غلطید چون
بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرد و گفت که ای یزید تمتع از دنیا
نیابی و چنانکه ما را در بلاها فکندی تو هم در دنیا و عقبی روی راحت
نبینی و چون یزید پلید گفت بگر این زن هم خواهر حسین است گفتند که
این کلثوم دختر فاطمه است پس توجه بسوی امام زین العابدین کرد
پرسید که این پسر کیست گفتند که این علی بن حسین پسر حسین بن علیست
گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد گفتند که حسین را سه پسر
بود علی اکبر و علی اوسط علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو کشته شدند و علی اوسط
که بیمار بود او را اسیر کرده آوردیم یزید گفت ای کودک میدانی که
پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام او
خوانده شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید
بگو این منبرها پدران ما نهاده اند یا پدران تو خلافت و امامت
ازان پدران ما بوده است که در راه خدا جهاد کردند یا از پدران
که شرک با خدای نمودند در روز جنگ بدر العاقبه ما و شما قطع شد که
دکرد

و لیکن آیه وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خوانده ختم کلام نمود پس ی
زید حکم داد که اسیران اهل بیت را بفرودگاه ایشان ببرند و سر حسین را بر
دروازه دمشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازه
دمشق آویزان ماند بعد ازان ذریت حسین را با سر مبارک او روانه مدینه
کردند الحاصل این روایات و امثال آن گو بعضی ازان خالی از ضعف نبوده باشد
لیکن درین شکی نیست که یزید پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین علیه السلام
بوده و همین است مذهب مختار جمهور اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب
معتمده مثل مفتاح النجا مرزا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلما
قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقائد نسفی ملا سعد الدین
تفتازانی و تکمیل الایمان شیخ عبد الحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار
معتبره با شواهد و دلائل مذکور و مسطور است و لهذا لعن آن ملعون به حجج
قاطعه و براهین ساطعه ثابت کرده اند و مختار راقم الحروف و اسلاف
صوری و معنوی ما همین است که یزید آمر و راضی و مستبشر بقتل حسین
بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و نکال سرمدی است و اگر تامل بکار رود
قصر بر مجرد لعنت در حق آن ملعون قصوریست که مقصور بر آن نباید لعن

چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه علیه الرحمه در رساله که در جرح العقیلین
در حاشیه که بر کلمه غریبه فاستحقه تعلیق فرموده اند افاده نموده اند که علیه
فاستحقه کنایه است از لعنت والکنایه ابلغ من التصریح از قواعد مسلمه
عربیت است بعد از ابهام فاستحقه تفخیم و تشنیع است که در نص صریح
بلفظ لعنت نیست فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم
مذکور میشود و حق اینست که اکتفا بر محض لعنت در حق یزید قصور است
زیرا که اینقدر را جزاء مطلق قتل مؤمن مقرر کرده اند قال الله تعالی
ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه
واعدله عذابا عظیما و یزید را درین عمل زیادتی است که غیر او را دست
نداده و این زیادت را خبر به استحقاق او حواله نتوان کرد که علم
نیز از خصوصیت آن عاجز است والله اعلم و علمه اتم و احکم انتهی کلامه
الشریف آمدیم بر معرفت اینکه در دفن سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام
اختلاف است و آنچه تحقیق است اینست که سر مبارک را در مدینه
منوره بمکان بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید
سر مبارک را ~~در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون کرد~~ نزد امام حسن علیه السلام

بمدینه

بمدینه فرستاد و ام البنین کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند

و در خلاصة الوفا مرویست که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک

او در مدینه بمکان بقیع بپهلوی حسن مدفونست و آنچه گویند که سر مبارک را

در کربلا باز برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه

یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک پادشاه شد او را خبر کردند

چون سر مبارک را پیش خود طلبیده دید که استخوان سفید باقی است پس

او را بخوشبوها مالیده و کفن داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند

که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید

که ملاطفت و ملایمت بحال او میفرمایند چون تعبیر این خواب از حضرت

حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی بجای اهلبیت آنحضرت

علیه الصلوة و السلام بظهور آمده گفت آری سر حسین که در خزانه یزید بود

او را کفن و خوشبو داده و نماز بران خوانده دفن کرده ام حسن بصری گفتند

که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بوده باشد اینچنین روایتها کرده اند لیکن صحیح و معتمد همان قول اول است

که سر مبارک سید شباب اهل الجنة در مدینه منوره بمکان بقیع مدفون است

که چون یزید علیه ما یستحقه اهلبیت رسول و ذریت بتول را روانه بمدینه نمود
نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رسانند
چنانچه امام علی بن حسین سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان را پشت
فرا گرفته بهمراه زنان و یتیمان اهلبیت روانه مدینه منوره شد و این
روانگی هم عاری از جملهٔ ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی
محدث دال بر اثبت چنانچه گفته که از جور و بیداد ابن زیاد که
نسبت با اهلبیت نبوی بعمل آورد عجب نیست که او محکوم و منقاد یزید
بوده لیکن از گمراهی یزید عجب نیست که چوب بر دندان حسین زده
و اهلبیت را بر شتران بی پرده بذلت و خواری سوار کرده با سرهای مبارک
بطرف مدینه فرستاد حال آنکه بوی بسر تغیر یافته بود لیکن گفته که هیچ
مقصود ازین نبوده مگر فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت
کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شده بودند نبود
هرآینه تعظیم و تکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن می ساخت و
نیکوئی با آل رسول و ذریت آل بتول می نمود القصه چون قافله اهلبیت
نبوت از دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که بفرمان یزید

متعین

تعیین بوده بداعیهٔ سعادت ازلی بجهت خدمت در راه با ذریت حسین
بنبش آنکه مراتب اطاعت و تعظیم و تکریم و اعزاز و احترام چنانکه باید
از جانب خود بجا آورده بجا رسانیده و در زمانیکه خبر مراجعت اهل بیت
رسالت به مدینه رسید اولاد مهاجرین و انصار و دیگر اهالی مدینه از صغار
و کبار باستقبال دویدند همین که ذریهٔ رسول و جگر گوشه‌های بتول را
مبتلا به مصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری بر ایشان
گذشت که خارج از حیطهٔ شرح و بیان است گویند که مصیبتی که روز
وفات حضرت سرور کاینات علیه افضل من الصلوات و التحیات
بر اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
با زنان و یتیمان اهل بیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیة
و الثنا از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه
برپا بود که تا هنگامهٔ قیامت میباید جمله ارباب دین در اندوه
و درد زین حادثه از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که
عارض حال حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فریادی از
فریادهای زنان و یتیمان اهلبیت نبوت را که بار میگرفت و میگریست

ام موسی

تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم شده زار زار می نالید و بزبان حال میگفت بیت ای رسول الله سر
برآر از روضه سر تا بنگری د اهل بیت خویش را زار و غمناک همه حیران
در بلای دشمنان دین گرفتار آمده د کس مباد اندر جهان یارب گرفتار
اینچنین د پوشیده مباد که بیان وقایع کربلا و مصائب اهل بیت مصطفی
علیه الصلوة والثنا که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش
جیحون است الحیان بیشتر که در حیطه احصا گنجد یا بمیزان استیفا سنجد
و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط ندانسته و بیان واقعی
عاری از خلط و اختلاط نگذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمة
بر تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده و پرداخت و قلم از تفصیل آن کشیده
بیان اخباری که درین واقعه هائله واقع شده میفرمایند و از الحمد لله که
مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه ایشان رفع الله مقامه اخبار
النبی صلی الله علیه و آله وسلم بهذه الواقعة الهائلة من جهة الوحی بواسطة
جبرئیل وغیره من الملائکة مشهور متواتر. اما مضمون خبر دادن نبی صلعم
باین واقعه هولناک از جهت وحی بواسطه جبرئیل و غیر او از ملائکه

پس

بعض مشهور متواتر است یعنی اخبار مرویه از آنحضرت صلعم که مبنی اند بر رفتن او به
کربلا و مشعر اند بشهادت جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهرت
در گذشته قدر مشترک با تواتر معنوی پیدا کرده است من ذلک ما اخرجه
الطبرانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اخبرنی
جبرئیل ان ابنی الحسین یقتل بعدی بارض الطف وجاءنی بهذه التربة
فاخبرنی انها مضجعه از آن جمله است آنچه روایت کرد طبرانی از عائشه
رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خبر داد مرا جبرئیل
باینکه فرزندم حسین کشته شود پس از من بزمین طف و آورد بمن این
خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده نماند که طف
بالفتح و التشدید نام موضعی است قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلا است
و منه ما اخرجه ابو داود و الحاکم عن ام الفضل بنت الحارث ان النبی صلعم
قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین و اتانی
بتربة من تربته حمراء و از آن جمله است آنچه بر آورد ابو داود و حاکم از ام الفضل
دختر حارث یعنی مادر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که هر آینه پیغمبر خدا صلعم
فرمود که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا باینکه امت من قریب است

که بکشند این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سر

زمین مقتل او بمن داد. واخرج احمد ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لقد

لقد دخل علی البیت ملک لم یدخل علی قبلها فقال لی ان ابنک هذا

یعنی حسینا مقتول وان شئت اریتک من تربة الارض التی یقتل بها فاخرج

تربة حمراء. و برآورد امام احمد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بر من

درآمد در خانه بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش از این پس

گفت بمن که پسر تو که اینست یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنمایم

بتو از خاک زمینی که کشته شود بر آن پس برآورد خاک سرخ. واخرج

البغوی فی معجمه من حدیث انس قال استاذن ملک المطر ربه ان یزور

النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاذن له وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی بیت ام سلمة فقال یا ام سلمة

احفظی علینا الباب لا یدخل احد فبینا هی علی الباب اذ دخل الحسین علیه السلام

فاقتحم فوثب علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فجعل رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم یلثمه ویقبله فقال له الملک اتحبه قال نعم قال ان امتک

ستقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل به فاراه فجاء

بسهلة او تراب احمر فاخذته ام سلمة فجعلته فی ثوبها قال ثابت کنا

نقول

نقول انها کربلا واخرجه ایضا ابو حاتم فی صحیحه وفی روایة احمد فی المسند زیادة

قال ثم ناولنی کفا من تراب احمر و هم آورده بغوی یعنی امام محیی السنة

در معجم خود از حدیث انس که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران

از پروردگار خویش اینکه زیارت کند پیغمبر صلعم را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه

ام المؤمنین ام سلمه بودند پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار

بر ما در را چنانکه هیچکس در نیاید پس درین اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که

ناگاه آمد حسین پس به زور داخل شد در خانه پس برجست بر پیغمبر خدا

صلعم پس پیغمبر خدا صلعم او را در کنار گرفت و در روی او می بوسید پس گفت آن

فرشته بآنحضرت که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته

که هر آینه امت تو زود باشد که بکشند این محبوب ترا و اگر میخواهی بنمایم

ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ

پس گرفت ام سلمه آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی

اینحدیث است که بودیم ما که میگفتیم آن زمین کربلا است و نیز برآورد این حدیث را

ابو حاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند آمده که گفت پس بر داد

بمن یک کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادة مسند امام احمد بجای فحاره سهله

او تراب احمر عنایت نمود و لکنی بقا من تراب احمر واقع شد بالجمله این حدیث را
امام محیی السنة در کتاب مصابیح خود از حدیث انس بن مالک آورده و ابو حاتم در صحیح
خود نیز روایت کرده و در زیادات مسند امام احمد هم بتغییر یسیر رسیده
واخرج الحاکم والبیهقی عن ام الفضل بنت الحارث انها قالت دخلت علی
رسول الله صلعم یوما بالحسین فوضعته فی حجره ثم حانت منی التفاتة فاذا
عینا رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم تهراقان من الدموع فقال اتانی
جبرئیل فاخبرنی ان امتی تقتل ابنی هذا واتانی بتربة من تربته حمراء
و بر آورد حاکم و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که در آمدم
روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم حسین را و نهادم او را در کنار
آنحضرت باز یکباره التفات افتاد از من التفاتی بآنحضرت پس ناگاه
هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم میریخت اشکها را پس فرمود
که آمد بمن جبرئیل و خبر داد مرا که هر آینه امت من خواهند کشت این فرزند
مرا و داد مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او واخرج ابن راهویه والبیهقی
وابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم اضطجع ذات یوم
فاستیقظ و هو خاثر وفی یده تربة حمراء یقلبها فقلت ما هذه التربة

یا رسول الله

يا رسول الله قال اخبرني جبرئيل ان ابني هذا يعني الحسين يقتل بارض العراق وهذه
تربتها و برآورد اسحق بن راهويه و بيهقي و ابو نعيم از ام المومنين ام سلمة
كه آنحضرت پيغمبر خدا صلعم بر پهلو خوابيد روزي پس بيدار گشت در حاليكه
اندوهگين و غمناك بوده و در دست آنحضرت خاكي سرخ بوده كه زير
و بالا ميكرد آنرا گفتم كه اين چه خاك است اي پيغمبر خدا فرمود كه خبر داد
مرا جبرئيل كه بتحقيق اين فرزند يعني حسين كشته شود بزمين عراق و اين خاك
آن مقتل است واخرج البيهقي وابو نعيم عن انس قال استاذن ملك
المطر ربه ان ياتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذن له فجعل
الحسين يقع على منكب النبي صلعم فقال الملك اتحبه قال النبي صلعم
نعم قال فان امتك تقتله ان شئت اريتك المكان الذي يقتل فيه
فضرب بيده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرته في ثوبها وكنا
نسمع انه يقتل بكربلا و برآورد بيهقي و ابو نعيم از انس كه گفت اجازت
خواست فرشته موكل باران از پروردگار خود باينكه بيايد نزد پيغمبر
خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس در آن حال درآمد
حسين پس سوار شد بر دوش پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت آن

فرشته آیا دوست میدارد این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
آری گفت آن فرشته به تحقیق امت تو بکشد این را و اگر خواهی بنمایم
ترا مکانی را که در آن کشته شود پس برد دست خود را و بنمود
آن حضرت را خاک سرخ پس بگرفت آنرا ام سلمه و بست آنرا
بازچه خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که به تحقیق او یعنی حسین
کشته شود در کربلا واخرج ابو نعیم عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
کان الحسن والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال یا محمد ان
امتک تقتل ابنک هذا من بعدک واومی الی الحسین واتاه بتربة
فشمها ثم قال ریح کرب وبلاء وقال یا ام سلمة اذا تحولت هذه
التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلتها فی قارورة روایت کرد ابو نعیم
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن و حسین بازی میکردند
در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد بدرستیکه امت تو
بکشد پسر ترا که اینست بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین
و آورد خاکی را پس شنید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس
فرمود که بوی کرب و بلاست و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول

انوقت

خون شود این خاک بشما دهد که پسر من یعنی حسین را بکشتند پس نگاه داشت ام سلمه آن
خاک را در شیشه بنشسته ماند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقولست که روزیکه
حسین کشته شد آن خاک خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک سنگریزه وارد شده چنانچه
مرویست که چند حصاه مقتل حسین را جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه واله وسلم داد و آنحضرت
بام سلمه سپردند و فرمودند که روزیکه ازین خشکه ریزه ها خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد
پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا این آن شیشه را گشادم دیدم که از آن سنگریزه
خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقولست که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و
گوینده را ندیدم که میگفت نوحه ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب
والتنکیل قد لعنتم علی لسان داود و موسی و حامل الانجیل یعنی ای کشندگان حسین
از روی جهل و نادانی مژده باد شما را بعذاب سخت و بند و مقید بودن به تحقیق لعنت
کرده شده شما بر زبان پسر داود یعنی سلیمان و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی
عیسی یعنی حق تعالی کشندگان حسین را حضرت سلیمان و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند
واخرج ابن عساکر عن محمد بن عمرو بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلا فنظر الی
شمر ذی الجوشن فقال صدق الله و رسوله قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی وکان شمر ابرص و برآورد ابن عساکر

از محمد بن عمرو بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر روی نهر کربلا پس نظر کرد حسین به سوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا من می‌بینم بسوی سگی ابلق که دهن می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ابرص یعنی بیمار برص شده بود که جلد بدن پیدا از داغهای سفید و رنگی پیدا کرده بود

وفی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر حریص بخون اهل بیت بوده خبر کرد

مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة اشاره بآن فرموده واخرج ابن السکن والبغوی فی الصحابة وابو نعیم من طریق سحیم عن انس بن الحارث رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان ابنی هذا یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و هو اورد

ابن السکن وامام بغوی در کتاب الصحابه وابو نعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که میگفت بتحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود بزمینی که آنرا کربلا میگویند پس کسیکه حاضر شود از شما در آن واقعه پس باید که یاری کند او را پس برآمد انس بن حارث که راوی این حدیث است بکربلا پس کشته شد در آنجا همراه حسین علیه السلام مخفی نماند که این حدیث از احادیث است پس کسیکه این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق

خبر

عليه الصلوة والسلام سنة امتثال مضمون این بر ذمه او لازم افتاد لهذا انس بن الحارث
بآنچه واجب الایفا بود عمل نمود واخرج البیهقی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان الحسین
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعنده جبرئیل فی مشربة عائشة فقال جبرئیل
ستقتله امتك وان شئت اخبرتك بالارض التی یقتل فیها واشار جبرئیل
بیده الی الطف بالعراق فاخذ تربة حمراء فاراه ایاه واخرجه من طریق آخر عن
ابی سلمة عن عائشة موصولاً و برآورد بیهقی از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه
حسین آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد آنحضرت جبرئیل بود بالا خانه عائشه
بود پس گفت جبرئیل با آن حضرت علیه الصلوة والسلام که زود قتل کنند او را یعنی حسین را
امت تو واگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمینی که کشته شود در آن واشاره کرد
جبرئیل بدست خود بسوی طف که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را
پس نمود آن خاک را بآنحضرت و برآورد بیهقی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه
از عائشه موصولا یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآن راوی در این
حدیث ام المؤمنین عائشه است پس این حدیث موصول است وسند حدیث اول
مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست واخرج
البیهقی عن الشعبی قال ان ابن عمر قدم المدینة فاخبر ان الحسین قد توجه الی العراق

فلحقه فی مسیرة لیلتین من الربذة فقال له ان الله تعالی خیّر نبیّه بین الدنیا والآخرة

فاختار الآخرة ولم یرد الدنیا وانکم بضعة منه والله لا یلیها احد منکم ابدا وما صرفها

الله عنکم الا للذی هو خیر لکم فارجعوا فابی فاعتنقه ابن عمر وقال استودعک الله

من قتیل و بر آورد بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در [illegible] در مدینه پس خبر یافت

که امام حسین متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت

دو شب از ربذه و ربذه بفتح رای مهمله و بای موحده و ذال معجمه جایی است

رسیده بموضعیست سه منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر امام را

که بتحقیق خدای تعالی اختیار داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود پیغمبر

آخرت را و نخواست دنیا را و شما جگر پاره آن حضرت هستید قسم بخدا که والی و متصرف

نگردد دنیا را یکی از شما گاهی و باز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن

بهتر است در حق شما پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در بر گرفت ابن عمر

امام حسین را و گفت که میسپارم ترا بخدا که قتیل و شهید خواهی شد یعنی هرگاه

ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر روانگی حضرت امام حسین از مکه بجانب عراق

شنید شتابانه دوید بمسافت دو شبانه از ربذه ملاقی شده عرض نمود بمسافت

از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستید

[illegible]

که وصف تغییر دنیا و آخرت اختیار آخرت بدنیا فرموده بودند من شرف را

تلوث حطام دنیوی نیالوده و از آنجا که نعیم اخروی را برای اسما عوض

خذف های دنیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از متاع دنیای

دنی نخواهد یافت پس صواب دید همین است که انعطاف عنان عزیمت نموده

سلوک طریق مراجعت بمکهٔ معظمه نمائید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر

گشته و گردن تسلیم بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود

و مسلم است که سائق و قائد مشیت ایزدی بمناصی بجز رضا بقضا

ندارد عرضه این عمر را بسمع قبول نشنیده فسخ عزیمت اختیار نکرد

ابن عمر هنگام استیذان حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمه تأسف

و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این معلوم است که درین

سفر پرخطر کارگذاران قضا و قدر امضای احکام تقدیر خواهند کرد

والا از شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید بلکه باختیار سعیت

تحصیل سعادت ابدی میکردید و همین عذر از جانب دیگر خواص

مثل عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل

قبول است والا از هیچ ابن عباس و دیگر اهل بیت رسالت با وصف علم

بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا اتفاق افتاد و موافقت هنگام عزیمت از مکه
امکانی نداشت و دلیل این مطلب ست که ارشاد دلیل نبوی و اخرج الحاکم
عن ابن عباس رضی الله عنه قال ما کنا نشک و اهل البیت متوافرون
ان الحسین یقتل بالطف و برآورد حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که
شک نمیکردیم ما و اهل بیت کثیره در اینکه به تحقیق حسین کشته شود
در طف که موضعی در زمین کربلاست بدیهی ست که ابن عباس و دیگر اهل بیت
اگر میدانستند که در همین سفر سابقه ازلیه کار خود خواهد کرد اصلا
هنگام عزیمت از کوفه دست از رفاقت بر نمیداشتند و حضرت امام را
وقت عزم عراق تنها نمیگذاشتند و اخرج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی
انه سافر مع علی الی الصفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا اباعبدالله
بشط الفرات قلت ماذا قال ان النبی صلعم قال حدثنی جبرئیل ان الحسین
یقتل بشط الفرات و ارانی قبضة من تربته و برآورد ابو نعیم از یحیی
حضرمی که به تحقیق او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
بسوی صفین و آن موضعیست نزدیک بکنار آب فرات که در آنجا
جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد

پیش هرگاه مقابل نینوی رسیدند آواز کرد که صبر و شکیبائی کنی ای اباعبدالله
یعنی حسین بنهر فرات راوی گوید گفتیم چیست یعنی این چه گفتی گفت
که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرموده که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل
بانکه هر آینه حسین کشته شود بر نهر فرات و نمود مرا مشتی از خاک آن مقام ازین روایت
هویداست که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علمی بمقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال آنست آنچه ابونعیم از اصبغ بن نباته روایت
کرده چنانکه میفرمایند واخرج ابونعیم عن اصبغ بن نباته قال اتینا مع علی رضی الله عنه
علی موضع قبر الحسین فقال ههنا مناخ رکابهم وموضع رحالهم ومهراق دمائهم
فتیة من آل محمد یقتلون بهذه العرصة تبکی علیهم السماء والارض و روایت کرد ابونعیم
از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه در موضع قبر حسین پس
فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشانست و موضع خیمه گاه ایشانست
و مکان ریختن خون ایشانست نوجوانی چند از آل محمد صلعم کشته شوند درین میدان
که بگریند بر ایشان آسمان و زمین و اخرج الحاکم وصححه عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال اوحی الله تعالی الی محمد صلی الله علیه واله وسلم انی قتلت بیحیی بن زکریا سبعین
الفا وانی قاتل بابن ابنتک سبعین الفا وسبعین الفا و برآورد حاکم

و تصحیح کرده این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی
بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بتحقیق من کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار
کس را از یهود و بتحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزند دختر تو هفتاد هزار
و هفتاد هزار از اینجا عظمت و وجاهت جناب خاتم الانبیا علیه و آله الصلوة والثنا
نگاه کردنیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته شد و بعوض
انتقام خون حضرت سید الشهدا دو چندان یعنی یک لک و چهل هزار مقتول گردد
و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار رو نما گردیده و ثانیا در اوایل دولت عباسیه
بر بانی شعاع بظهور آمد و اخرج احمد و البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام ذات یوم نصف النهار
اشعث اغبر بیده قارورة فیها دم فقلت ما هذه قال هذا دم الحسین و اصحابه
لم ازل التقطه منذ الیوم فاحصی ذلک الوقت فوجده قد قتل ذلک الیوم
و بر آورد احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
را روزی در خواب بوقت نیمروز پریشان موی غبار آلوده و بدست مبارک شیشه
که در او خونست پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که
چیدم و برداشتم از امروز قتل او و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن روز را
آن وقت را

بود و نقل او از ابن عباس که آن وقت را باز داشتم یافتم که در همین کشته شده
حسین بهمان ساعت یعنی روزیکه من این خواب دیده بودم و اخرج الحاکم و البیهقی
عن ام سلمة قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنام وعلی رأسه
ولحیته التراب فقلت ما لک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین آنفا و بر آورده
حاکم و بیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در خواب در حالی که
بر سر و ریش مبارک آنحضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا
فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین این اخبار و آثار مخفی
و مستتر نخواهد بود که خبر صدای آنها که عباس که بر هر دو ایشان را همراه کفار مکه آگاه کردند
عنوان رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب
رسول خدا بیحال را در معرکه کربلا قیاس کرد باید که از تشنگی عترت طاهره و
قتل و قمع نونهالان گلشن رسالت و سالت که بسر رسید چنین نوبت و اما
نعش امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت بر شتران خشک پالان و نزول مصائب
بیکران بر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور پیغمبر آخر گذشته باشد
پس از برداشتن موی سر مبارک و غبار آلودگی جسم مقدس و التقاط خون
آنحضرت بهمراهی او از زمین و داشتن در شیشه و خاک آلوده بودن سر و ریش

آن حضرت و حاضر شدن بمقتل حسین چنانکه در روایت ابن عباس و ام سلمه گذشت
چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه جبرئیل در طفلگی آنحضرت را از غیب استماع نمودند
حضرت سید انبیا را در این خصوص بخطاب الهی که گریه بر حسین بر امت مسلمه
محافظت نموده پس وقوع سانحه کربلا را چه باید گفت که از ابتدای آدم تا این وقت
چنین معامله احدی بچشم ندیده و نه گوش شنیده اگر قیام قیامت بوقت بوقت تعویق
نمی بود جای آن بود که آنروز حلقه آسمان پاره پاره شده مانند قطرات باران
بر این خاک ریختی و دامن زمین همچو گریبان از ماتم چاک چاک گردیده ازهم
پاشیده چون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان
که بیان نمیرود وارد شده ثبت واخرج البیهقی و ابونعیم عن نضرة الازدیة
قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا وجبابنا وجرارنا وکل شیء
لنا ملآن دما و روایت کرد بیهقی و ابونعیم از نضره ازدیه که گفت که چون
شهید شد حسین خون بارید آسمان پس صبح کردیم ما این حال که خمها و سبوها پر
که از آن ما بود پر از خون بود واخرج البیهقی و ابونعیم عن الزهری قال بلغنی
انه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس الا وجد تحته
دم عبیط و روایت کرد بیهقی و ابونعیم از زهری گفت که بمن رسید که

کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس مگر یافته شد زیر
آن خون تازه در غایت سرخی و اخرج البیهقی عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین
اظلمت علینا ثلاثا و لم یمس احد من زعفرانهم شیئا فجعله علی وجهه الا احترق
و لم یقلب حجر ببیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط و برآورد بیهقی از ام حبان
گفت روزی که کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما تا سه روز و مس نکرد کسی از ما از زعفران
ایشان چیزی را که بمالد بر روی خود مگر سوخت و گردانیده نمی شد سنگی از سنگهای بیت المقدس
مگر یافته میشد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز روایت است که آن روز هیچ سنگی
در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه یافت سرخی بود و اخرج البیهقی عن علی بن مسهر
قال حدثتنی جدتی قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شابة فکانت السماء
ایاما کانها علقة و برآورد بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد او را جده من گفت
که بودم در روزهای شهادت حسین دختر نوجوان پس آسمان میگردید چون خون چند روز
باید دانست که روایات عدیده در باب گریه آسمان از سلف منقول است
چنانکه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل حسین تا سه روز
دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و از ثعلبی منقول است
که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گویند که آسمان تا آن زمان نشنیده

سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق یکباره آسمان که محسوس است بعد قتل حسین
حادث شده و قبل از آن این سرخی نمود و وجودی بر آسمان نبود و از ابن سعد
نیز مرویست که سرخی شفق در افق آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان امری نبود
و ابن جوزی گوید که علت در سرخ شدن آسمان آنست که چون از عروض غضب خون
بجوش می‌آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری عز اسمه که منزه از جسم
و لوازم آنست نشانه غضب خود را بدین نحو سرخی کناره آسمان ظاهر کرد با این سرخی
شفق و دلیل روشن بر عظمت آن معصیت و قباحت چنین ظهور رنگ غضب الهی بر
آنان کشند و بعضی گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان از گرد و گریه او
بمرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها همرنگ لحاف معصفر
گشته بود و کواکب و شهاب از آسمان چندان باریده که یکدیگر را صدام و روز قتل
حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر زمین باقی ماند و سرخی
و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره پاره نشد زوال
ندید و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از
خانه‌ها و کوچه‌های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر حسین را که بدار الاماره
کوفه آوردند و بنهادند از دیوار خانه‌ها خون روان گردید و در میدان خون گشته.

نفت سرخی از زیر آنجا بیت المقدس و احتراق زعفران عسکر یزید و بیت ابری
و ام حبان گفته است و مروی است که در روز قتل حسین آفتاب کسوف گرفت که ستاره ها
در نیم روز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم گشت و این از اعاظم علامات است
بود که از جمله آثار و علامات است که از شما می‌شود و اخرج البیهقی عن جمیل بن مره
قال اصابوا ابلا فی عسکر الحسین یوم قتله فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا
ان یسیغوا منها شیئا و بر او و در بیهقی از جمیل بن مره گفت که غارت بردند
لشکریان یزید شتر آن را که در لشکر حسین بودند روز قتل آن حضرت پس نحر کردند
شتران او و پختند آنها را پس گردید گوشت شتران مانند حنظل در تلخی نیز
نتوانستند که از حلق فرو برند اثر از چیزی و از ترجمه صواعق منقول است که قافله بزار
و ورس از یمن بسوی عراق می‌رفت چون با لشکر رسیدند که بآنجانب می‌رفت موافقت کردند
شتران که بزر و ورس بود و ورس آنها تمامی خاکستر شدند و بعضی گویند که ورسی که در لشکر
فاش بود در روز قتل حسین همه خاکستر شدند و شتران زالله حلال کردند از گوشت آنها
آتش بر می‌آمد و امثال این سوانح برای عبرت سامعان و حیرت ناظران بوده و آنچه
برای تعذیب قاتلان است بیانش می‌رود و اخرج ابو نعیم من طریق سفیان عن جدته
قالت لقد رایت رجلان قتل الحسین فاما احدهما فطال ذکره حتی کان یلفه واما الآخر فکان

لیستقبل الزاویة بغیة حتی یاتی علی اخرها فمایدوری وبرآوند ابونعیم از ابی

سفیان از جن خود گفت جاضر شدند دو مرد قتل حسین را پس ابا نکی از ایشان

پس عضو تناسل او دراز شد تا اینکه می پیچید آنرا و گویند که در کمر می بست

وگویند که بکر دن بهمچو ریسمانی می پیچید و اما دگری پس حالش بجای رسید که استقبال

میکرد دیگها را بر از آب و ابد می خود تا آنکه تمام مینوشید آنرا و سیر نمیشد

وهمچنین قاتلان دگر بعذاب و نکال مبتلا شده مردند چنانچه بعضی از ایشان

اگر خدا خواست در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات نوحه جن که نسبت

آنرا باید شنید اخرج ابونعیم عن حبیب بن ثابت قال سمعت الجنیة

تنوح علی الحسین وهی تقول مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه فی علیا قریش وجده خیر الجدود وبیرون آورد

ابونعیم از حبیب بن ثابت گفت که شنیدم زنی را از جنیان

که میگریست بر حسین در حالیکه میگفت که بسا نبی بوسید جبین

پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسارها پدر و مادرش

از بزرگان قریش و بود جدش بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین

میگریست بر آن و میگفت آنچه بیانش رفت و اخرج ابونعیم من طریق

ابن حبیب

حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبی صلی الله علیه
وآله وسلم الا اللیلة وما اری ابنی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها
اخرجی فاسألی فاخبرت انه قد قتل وان الجنیة تنوح نوحه الا یا عین
فابکی بجهد ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عهدی. و برآورد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت
از ام سلمه که گفت شنیدم نوحه وگریه جن را از روزیکه وفات یافت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر امشب ونمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق
کشته شد یعنی حسین پس فرمود کنیزک خود را که بیرون رو و پس پرسی پس
خبر داد کنیز با اینکه بتحقیق کشته شد حسین و بدرستیکه جنیه نوحه میکند
و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه وزاری بکن بکوشش تمام وکیست
که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که میکشاند ایشان را اسباب
موت بسوی ظالم سرکش در سلطنت زمان من. و گویند که حضرت ام سلمه
بعد دریافت اینخبر آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیر غشی بر او
طاری ماند. واخرج ابو نعیم عن مزیدة بن جابر الحضرمی عن امه قالت
سمعت الجن تنوح علی الحسین وهی تقول نوحه انعی حسینا هبلا

کان حسین جبلاً و نیز آورده ابونعیم از مزید بن جابر حضرمی از مادر خود
گفت که شنیدم جن را که با آواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت
که خبر مرگ حسین میرسانم غمگین شده بود حسین که او را صبر و استقلال در
پوشیده نماند که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن است
بیاد کردن اوصاف حمیده و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام
نه نوحه متعارف و مرسوم اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن نزد
علما حرام و در احادیث صحیحه وعید شدید بران وارد شده و اخرج
ابو نعیم من طریق ابن لهیعة عن ابی قبیل قال لما قتل الحسین احتزوا
رأسه وقعدوا في اول مرحلة يشربون النبيذ فخرج عليهم قلم
من حديد فكتب سطراً بدم أترجو امة قتلت حسينا شفاعة
جده يوم الحساب و نیز آورده ابونعیم از طریق عبدالله بن لهیعه که محمد
شهره نوشته ابی قبیل گفت که هرگاه شهید کردند حسین را سر او را
ونشستند در اول منزل می نوشیدند نبیذ را پس آمد بر ایشان
قلمی از آهن پس نوشت بسطری از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند
حسین را شفاعت جد او روز حساب یعنی خوبی نیز ستارک حساب
رسید

سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی شام می بردند همین که در اول
منزلی رسیدند و بخوردن نبید تمر مشغول شدند دیدند که قلم آهنی از غیب
بدیدار شد و سطری یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند که چون
دشمنان اهلبیت را بر شتران نشاندند و سر امام مظلوم را بر نیزه کرده
بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در آنجا دیری بود در سر دیر سنگی
را فرو کشیدند دیدند که بر دیوار آن دیر بیت مزبور مرقوم است از راهب
آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که این قدر
میدانم که این بیت بر این دیوار از مدتها پانصد سال قبل از بعثت نبی ما
نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شد و دست
و قلم از آن بیرون آمد این بیت را بخون نوشت و گویند که چون
راهب مجال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا را
بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بد کسانند که پیغمبر نبی خود را
کشتند و اهل بیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعه اشقیا
مخاطب شده گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر که
بر نیزه میدارید یکشب پیش من بگذارید یزیدیان که از بس حرص

آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن سر را آن راهب سر مبارک را از دست ایشان
گرفته بخلوت برده غسل داد و بخوشبو مالید بر زانوی خود نهاد
انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه می نمود که انوار
تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نوری دید تا صبح
از آن شب تا صبح بر سر مبارک میگریست و بعد از این حال مسلمان شد و بقیه عمر
خود زاهد در محبت و ولای اهل بیت و انقیاد احکام اسلام گذرانید و بعضی
موعود برداشته ده هزار درم بان گروه بدبختان داد هرگاه آن بدکاران
درمها را از صره کشیدند خواستند که میانه خودها قسمت نمایند دیدند
که آن درمها خاکستر بودند و بر یک طرف درم ازینها این ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون و بر طرف دیگر این کریمه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون رقم بود بر اصحاب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان
نبوده باشد که اینهمه آثار عجیبه و شواهد غریبه که بیان آن رفت بر ... برهان
ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا و شهادت سید الشهدا است
لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بگوش حق نیوش باید شنید
که ارشاد می رود و ختم کلام بران می شود و اخرج ابن عساکر عن المنهال
بن عمرو

بن عمرو قال انا والله رأيت رأس الحسين حين حمل وانا بدمشق وبين يدي الرأس
رجل يقرء سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسبت ان اصحاب الكهف
والرقيم كانوا من آياتنا عجبا فانطق الله تعالى الرأس بلسان ذرب
فقال اعجب من ذلك قتلي وحملي و برآورد ابن عساکر از منهال بن عمرو
گفت که من بخدا دیدم سر حسین را وقتیکه برداشته شد بر نیزه و من
بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسید
باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از اعجوبهای نشانهای
قدرت ما بودند پس گویا کرد خدا تعالی سر مبارک را بزبان تیز و فصیح پس
گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه برداشته شدن سر منست
پوشیده نماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در خواب رفتند
و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از ان بمقدار خواب خود را پنداشتند
هرچند نشانه عجائب قدرت الهی است چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر
قران و کتب تواریخ بجای خود مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و حمل
سر مبارکش بر نیزه عجیب تر ازان است نمی بینی که جماعه یزیدیان با وصف
تفوه بکلمتی شهادت و اقرار نبوت خاتم الرسالت و انتقال دائم

اسلام بطمع حطام خطام دنیوی بقتل فرزند رسول و جگرگوشهٔ بتول پیر و دار

نوجوانان بهشت را به تیغ و خنجر بیدریغ بسر نیزه کشیدند و مستورات

سراپردهٔ عصمت و طهارت را بی پرده بر شتران بی

ستر شهر بشهر گردانیدند و دیگر از دست بیداد آن بیدینان هرچه

بسر وقت اهلبیت نبوت رفت بیان شمهٔ از آن بزبان قلم گذشت

و با این همه مدعیان دین اسلام بودند و خود را مومن و مسلمان طاهر مینمودند

فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب خاتمه

در بیان حال قاتلان خسران مآل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ

نموده اند مخفی نبوده باشد که اکثر آنکه بمباشرت قتل و تشهیم و تنکیل

قاتلان و اعادی و جور رسیدند بشهادت شاه شهیدان گردیدند قطع نظر

از عذاب و نکال آخروی که مستحق و سزاوار آن هست و زین دار دنیا

سزای کردهٔ خود رسیدند چنانچه از زهری منقول است که هر کس

در معرکهٔ کربلا بمعرض مقابلهٔ حضرت سید الشهدا آمد بی دیدن عذاب

و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی

نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را در ... وحشت

پرده خواهند و نه در رسالت را پامال جلادت و اهانت نخواهند ص

ملک و دولت از دست رفته و بعضی به تنگی مردند و بعضی بعقوبات دیگر مبتلا

شدند مرحوم نیست که جماعتی باهم گرد [illegible] بودند که مجلسی را از دشمنان

حسین بدیدیم که همه بدون ابتلا در مصیبت و بلا از دنیا رفته باشند که مردی

از آن جماعه گفت که من شریک قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی به من

حالم نگشت در این سخن بود که برای راست کردن فتیله چراغ از جای خود

برخاست شعله چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهاد وی افتاد که

دور جماعه می گشت و می گفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را

بدریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب دریا آتش

خاصیت روغن گرفته همان او را سوخت که و جعلنی حطب جهنم شد

و از سدی روایت کرده اند که شخصی مرا ضیافت طلبید و مردم

دیگر هم شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه کربلا بر زبانها رفت

کنند که هر که شریک قتل حسین گشت بعقوبتی بعجلة شنیع بمرد میزبانی

که امیر مجلس بود بی محابا گفت که من حاضر معرکه کربلا بودم و هیچ

آفتی بمن نرسیده هنوز این حرف با تمام نرسیده بود که شعله از چراغ

برجست و بجریدش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید بخدا

که من بچشم خود کسی دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مرویست که مردی از سلیمانیان
ابن زیاد که سر حسین را با فتراک بسته بود بنهایت در نیکو منظری داشت بعد از آنکه دیدند روی او
تیره و تار نکبت از او فرو گرفت گفتندش تو که خوبترین مردم در حسن و جمال بودی چه شد که روی
با این درسیاهی نشست گفت از روزی که سر حسین را بفتراک بسته ام دو کس هر روز می آیند
و هر دو بازوی گرفته کشان کشان بآتش می برند و از آنجا بر می آورند و بار دیگر
از این روز روی سیاه و حالش تباه شد آخر الامر بهمان عذاب مبتلا مانده رنگ روی از او
شد و از واقدی منقولست که پیر مردی از حاضران مقتل حسین بعد از نابینا گشت از او
سبب پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که آستین با بازو
چیده و در دست مبارکش شمشیری بود که نزد او و روبروی آن حضرت نطعی گسترده بود
و ده تا قاتلان حسین را از ذبح کشتار بر سر نطعی انداخته اند همچنین نظر انداخت بر اثر قفا
نفرین کرد و میلی از خون در چشم او کشید که کور شد و گویند که شخصی در شام از
قتله حسین بود که در کشتی هم چون روحی تیره شده عبرت گاه مردم گردید و در روایت
کرده که آنکس که تیری بگلوی عبدالله که مشهور به علی اصغر است زده بود بمرضی مبتلا
که جانب روی او از حرارتی و سینه او برودتی پیدا شد که هر چند وی را بادبزن
میکشیدند و عقب او تنور آتش می افروختند همچنان او بلا کشید تا آن قدر تشنگی

منعش کرد که سبو سبو آب بخورد و صدای العطش از کام و دهان او بلند بود آخر از تشنگی شق
شد و بهمان عقوبت مرد این است شمه از حالات عوام که حاضر معرکه کربلا بودند
اما خواص پس جای یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن سعد و شمر بدگهر و لشکر اهل بغی از زنان
مجملا باید شنید که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین و آل او خوش گردید حق تعالی آن شیر انتقام را
قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش احتمال آن
سهلست بارتکاب افعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی میشاید بکشف آن
ناصبه عمال آن بدمال نمود اول بود منجمله آن تخریب مدینه منوره است که از سبب تأثیر بد آن دو تنی
تا سه روز عوام و خواص سکنه آن بلده طیبه از قتل و غارت امان نیافتند و بقصد کشتن
از صحابه کشته شدند و خانه ام المؤمنین حضرت ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز
نمازهای شرف بنماز در مسجد نبوی نگذاشتند و سگان و کبوتران بر منبر شریف و مسجد شریف جا دادند
و دیگر اعمال قبیحه که قلم از تحریرش بجای خود میلرزد و یزید بانی در مسجد نبوی که مورد
عنود ملائک مقدسه بود بظهور آوردند و از آن جمله تخریب کعبه معظمه که از سنگ
منجنیق میان صحن حرم محترم بر کنگره ستونهای مسجد شکستن و لباس کعبه را سوختند و
پرده که بر در کعبه کشیده بود آن را ایمه بنی امیه ستوده ساختند تا آنکه روز چند خانه کعبه را
بی لباس داخل بیت الله در ایذا و هراس ماندند و از آن جمله ست قتل عام و اباحت

منهیات شرعیه از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و امثال آن
که دلیل صریح بر بنیاد کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مسطور است
القصه آن شور بخت سه سال و هفت ماه با ابتلای چنین عقوبات از بادشاهی
خود دم زده بانزدهم ربیع الاول در شهر حمص که شهری از بلاد شام است
واصل جهنم گشت و سنین عمرش سی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل نکبت
از دنیا برفت و از اتفاقات است که روزی که هتک حرمت کعبه از جور و تعدی یزید
بظهور آمد همان روز آن شقی ذخیره عصیان را بتهیه راه عاقبت کرده رشته
اقامت خودش از دنیا بدور کشید و چون یزید بن معاویه بمرد معاویه پسر یزید را
که در حیات خودش ولی عهد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین
که معاویه پادشاه شد بر منبر رفته بعد حمد خدای جل و علی و نعت سرور انبیا
علیه الصلوة والثنا گفت که خلافت آئین مضبوط خدا و حق خلفای با صفا است
جدم معاویه بن ابی سفیان از راه خلاف با علی مرتضی که احق و الیق
بخلافت بود نزاع و جدال کرد بعد او پدرم که هیچگونه اهلیت استحقاق
نداشت بر تخت سلطنت نشست و بر استحکام حکومت خود همچو حسین
بن علی و سبط رسول را کشت آخر جوانمرد و نکال و وبال فعل شنیع خود

68

چند روزه همراه خود برد و بعد ازین زار زار بگریست و گفت که من میدانم که مختار با حسین
نیز بد بود که بعد از من نمود بازگشت او به سوی جهنم است که اولاد رسول خدا را
قتل کرد و شهر از اندوه مباح ساخت و تخریب مدینه طیبه پرداخت و هتک حرمت خانه
کعبه روا داشت من درین خلافت نفعی نمی یابم از اولاد ابو سفیان هر کسی که
راضی شود امیر گردانید این عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم پس
از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته در خانه خود را بر روی خلایق بست و بعد از آن
بجوار رحمت حق پیوست اما حال حسین و مآل ابن زیاد بتفاوت بنیاد لیس آن بدبخت
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه
بکشت مرویست که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض لشکر آن بدبخت را خواست و فرمان داد
که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بودند یکیک را از میان ایشان در بند کشیده
چند کس را از ایشان نشان دادند همه را گردن زده بدار کنند و مختار غلام خاص خود را فرمود تا
ابن سعد حاضر کنند چون ابن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت کجاست گفت در خانه نشسته است
مختار گفت که حالا از حکومت ری و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشست روز
قتل حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پسر او را
نیز کشتند و شمر را طلبیده سر گردن بزد و سر هر دو را بجانب محمد بن حنفیه فرستاد

پس حکم داد که بقیهٔ مردمان که در لشکر ابن سعد در معرکهٔ کربلا بودند هر جا بیابند بکشند
چون مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه قصد کردند به بصره گریختند
لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس که دست می‌یافتند می‌کشتند و بعضی را می‌سوختند و خانهٔ
او را غارت می‌کردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند حکم نمود
که اول هر دو دست و پای او بریدند بعد از آن بر دار کشیدند بعد از آن با آتش سوختند
و همچنین دیگران را که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار
از قتل ابن سعد و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد
در فکر قتل ابن زیاد افتاد چنانکه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابلهٔ
ابن زیاد فرستاد چون خبر ابراهیم با لشکر به موصل واصل شد ابن زیاد لشکر بسیاری
که بمقاتله فرستاد از موصل و نصیبین لشکر کشیده بجای مقاتله [illegible]
تا آنکه در صبح محاربه از طرفین بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام را
که همراه ابن زیاد بودند شکست داد چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد
لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف
هر کس را که بیابند زنده نگذارند چنانکه بسیاری از همراهیان ابن زیاد از جان گذشتند
و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم

ابراهیم امر

ابرهیم آنرا پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم عید
آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن
زیاد حاضر کنند چون سرش حاضر کردند گفت که اینست سر ابن زیاد ای مردم
کوفه به بینید که قصاص خون حسین این زیاد را زنده نگذاشت واز
مفتاح النجاه منقولست که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسید
و این واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش سال از معرکه کربلا
اتفاق افتاد و بروایات صحیح مرویست که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را
پیش مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد
رفت و اندکی قرار گرفته از دهان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد
گویند که مار بدینسان سه بار آمد و رفتی کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن
و عمر بن الحجاج و قیس بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی
و عبد الله بن قیس و حکیم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید
بعقوبتها مبتلا شده بقتل رسیدند و تنهائی اینها را از زیر سم اسبان
گذاشتند و اسپان را بر آنها دوانیدند چنانکه استخوانها ریزه ریزه
گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مباد که در کتب تاریخ اختلافست

در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر و غیره قبل از قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن

و کیفیات این وقایع چنانچه حقیقت آنست که بیانش در ضمن اخبار واقعهٔ کربلا بروایت حاکم

تقدم شد سزای اعمال قتلهٔ حسین ع داد بدست مختار یکایک آنها را بدوزخ فرستاد

از آنجا که آثار ظهور در ناصیهٔ اشتهار مختار کرده چنانچه تفصیل حال آن بدر

در کتب تاریخ مسطور است و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن مستولی

شد داعیهٔ محاربه با عبدالله بن زبیر در خاطرش جا کرد عبدالله بر ارادهٔ مختار

وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر خود را الحاکم بمحاربهٔ مختار نامزد کرد حین مصعب از بصره

بمحاربهٔ مختار روان شد میانهٔ مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب

مصعب گردید و مختار در معرکه بقتل رسید همین که مصعب بن زبیر بر کوفه و اطراف

آن استیلا یافت عبدالملک با مصعب برخاسته با لشکر قتال کرده مساعی ساخت

و فتحیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل رسید از ابن

عمیر لیثی منقول است که با عبدالملک گفت که من اولا سر حسین ع را بعد از آن

روبروی ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد در پیش مختار بعد از آن سر مختار

در حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را در مجلس تو می بینم پس از این دار الامارة

پناه بخدا میبرم که بد مکانیست که بازگشت سرهای رئیسان باینجاست پس عبدالملک

با مجلس

باصغای این سخن از مجلس برخاست و گفت که بانی این قصر نامبارک را از بنا
در آرند مجلدها هرگاه عبدالملک بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شده کوفه
و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست که سپاه برای قتال عبدالله بن زبیر
بمکه فرستد در اول وهله مجلس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال
در آن حرام است چگونه محاربه نموده آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شد
گفت که من دوش بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام
عبدالملک دانست که حجاج راضی بعزیمت مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج
خود را بنام حجاج کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از طائف بود چون
بدانجا رسید سپاه دیگر جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره قتال را
با ابن زبیر باشتعال آورد و کمر بر گستاخیها بسته دامن محافظت آداب
کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون
کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از آن این
مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق و حجاز و دیگر ممالک
استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر سوره کریمه
اِنّا اَنزلناهُ فی لیلةِ القدر بدلیل کریمه لیلةُ القدرِ خیرٌ

حسن الف شهر از حضرت امام حسین علیه السلام مروی است که مراد از هزار
ماه مدت سلطنت بنی امیه است بطور آمده است در رساله و تابع
... انچه محمد حافظ ... حواله ... [illegible]
... گرفتن بحروف اطلاقات کلیه ... که نسخ از ... بکار رفت
تمام شد ... رضا ... [illegible]
در ماه ... سنه ... [illegible]